

توضیحاتی پیرامون اصول

دعوت سلفیت

(یا عقیده‌ی اهل سنت)
از قرآن و احادیث صحیح

مؤلف:

شیخ محمد ناصر الدین آلبنانی

ترجمه:

حامد فیروزی

با توضیحاتی از:

دکتر عمرو بن عبدالمنعم سلیم

توضیحاتی پیرامون اصول دعوت سلفیت	عنوان کتاب:
أصول الدعوة السلفية	عنوان اصلی:
شیخ محمد ناصر الدین آلبنانی	مؤلف:
حامد فیروزی	ترجمه:
دکتر عمرو بن عبدالمنعم سلیم	با توضیحاتی از:
مجموعه عقاید اسلامی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
سایت عقیده	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
پیشگفتار.....	۱
توضیحاتی پیرامون اصول دعوت سلفیت.....	۵
اصطلاح دعوت سلفی:.....	۸
موضع سلفی‌ها در برابر مذهب گرایی:.....	۹
منتسب بودن به قرآن و سنت با عمل به این دو، فرق دارد:.....	۱۳
حقیقت سلفیت:.....	۱۵
وجوب اقتدا به سلف:.....	۲۱
ملاک تفاوت از ادعا تا عمل:.....	۲۲
اقسام سنت و راه دست یابی به آن:.....	۲۵
وضعیت کنونی ما مسلمانان:.....	۲۷
[علت گروه شدن در دین داری]:.....	۲۸
اتباع (پیروی):.....	۲۸
[فهم غلط از اموری که ذکر کردیم]:.....	۲۹
[نمونه‌هایی از مقایسه‌ی منهج سلف با منهج خلف]:.....	۳۲
[جدا کردن احادیث احاد از احادیث متواتر و حکم این عمل]:.....	۳۳
دلیل حجیت خبر واحد:.....	۳۵
[نیاز به شناخت عمل کرد سلف، در کنار فراگیری علم قرآن و سنت]:.....	۳۷

- [استناد علیه پیروان خلف با احادیث احادی که در مورد احکام و عقاید است:] ۳۷
- موضع سلف و ائمه‌ی اربعه در این مسئله: ۴۲
- [مخالفت خلف با عقیده سلف در مورد صفات الله:] ۴۳
- بحثی در مورد تشبیه و تعطیل: ۴۶
- قاعده‌ی سلفی‌ها (یا اهل سنت به معنای دقیق) در اثبات صفات: ۴۷
- [مبتدعانِ روافض، اشاعره، ماتریدیه و معتزله معتقد به تعطیل صفات‌اند:] ۵۰
- [معتزله دو صفت سمع (شنوایی) و بصر (بینایی) را به علم تأویل می‌کنند:] ۵۱
- [اشعری‌ها و ماتریدی‌ها در این مسئله با معتزلی‌ها مخالفت کرده‌اند:] ۵۱
- [اضطراب و پریشانی اعتقادی اشاعره و ماتریدی‌ها در صفات خداوند:] ۵۳
- [تفویض (واگذاری کردن) معنا و کنارگیری از مذهب سلف:] ۵۳
- [در واقع بسیاری از دعوت‌گران این زمان با مذهب سلف مخالف هستند:] ۵۵
- [نقدی بر کسانی که می‌گویند: استواء به معنای استیلاء (چیره شدن) است:] ۵۸
- [فرق بین کسی که از مذهب سلفی‌ها فارغ التحصیل می‌شود با کسی که از مذهب خلفی‌ها فارغ التحصیل می‌شود:] ۶۰
- [سخنی در مورد حدیث جاریه:] ۶۱
- [موضع خلفی‌ها در برابر این حدیث و مانند این:] ۶۲
- [قاعده‌ی اساسی در دعوت به قرآن و سنت:] ۶۴

پیشگفتار

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ - نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ، فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

(حمد و سپاس ویژه‌ی خداوند است، او را سپاس می‌گوییم، از او طلب کمک و مغفرت می‌نماییم و از شررات‌های نفس و گناهان به او پناه می‌بریم. هر کس را خداوند هدایت کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت و هر کس را گمراه کند کسی نمی‌تواند او را هدایت نماید و گواهی می‌دهم که معبود برحقى جز الله وجود ندارد و او را شریکی نیست و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی او است. خداوند متعال می‌فرماید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُوْتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌چنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از الله پرهیزید و از دنیا نروید مگر این که مسلمان باشید».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ؕ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿۱﴾﴾ [النساء: ۱]. «ای مردم از پروردگارتان پرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت. و از خدای پرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید نام او را می‌برید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی: قطع ارتباط با آن‌ها) پرهیز کنید، قطعاً الله مراقب شما است».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾
 يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ
 فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن
 حق و درست بگویید [که در نتیجه] خداوند، اعمال‌تان را شایسته می‌گرداند و
 گناهان‌تان را می‌بخشاید و هر کس که از الله و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به
 کامیابی بزرگی می‌رسد).

اما بعد:

کتابچه‌ی کوچکی که اکنون برای مخاطبان تقدیم می‌کنیم یکی از
 مجموعه‌ی میراث علمی به جا مانده برای دانشجویان و حق طلبان از
 محدث معاصر، امام اهل سنت و جماعت، شیخ محمد ناصر الدین آل‌بانی
 است.

این کتابچه ارزش بسیار بالایی دارد، شاید یکی از مهم‌ترین نوشته‌هایی
 است که از شیخ بجای مانده؛ چرا که اصول صحیح عقیده سلفی‌ها را شرح
 داده است لذا باید هر فرد مسلمانی که به دین و سنت پیامبرش علاقمند
 است این اصول را رعایت کند.

در اصل این کتابچه کنفرانس علمی بوده که شیخ در شرح اصول دعوت
 سلفی سخنرانی کرده است، همان اصولی که شیخ در طول زندگی خود به
 آن پایبند بوده است.

حدود دو سال پیش توضیحات بسیار مهم و مفید به گمان خودم بر این
 مطالب نوشته بودم تا سودمندتر واقع گردد و از آن جایی که تقدیر همه چیز
 نزد خداوند است در آن زمان شرایط چاپ این کتابچه فراهم نشده تا در این
 زمان که با جلد زیبا و قشنگ به چاپ برسد.

در واقع توضیحاتی که بنده نوشته‌ام شرح برخی از مسایل مبهم یا
 تفصیل امور مجملی است که به صورت مختصر غیر ناقص و یا طولانی که

خسته کننده نباشد، است. با استخاره از خداوند متعال نام این رساله را «التعليقات السنيّة شرح اصول الدعوة السلفيه» نامیدم از خداوند متعال می‌خواهم در این تلاش ما برکت دهد و آن را خالصانه برای خود بگرداند. چاپ این کتابچه در زمانی صورت می‌گیرد که جوانان مؤمن بیشتر از هر وقت دیگر به آن نیازمند هستند و مدعیان باطل پرست به راه‌های انحرافی به دور از صراط مستقیم دعوت می‌دهند، همان‌ها که دعوت‌شان با عقیده و دین سلف صالح سازگاری ندارد.

آلبانی در این کتابچه اصول عقیده و دعوت سلفی را برای تمام کسانی که می‌خواهند از قرآن و سنت مطابق فهم سلف صالح پیروی کنند، شرح می‌دهد. از خداوند سبحان می‌خواهیم که پخش و نشر این کتابچه را با شرح آن وسیله‌ای برای قطع اختلافات و وحدت و نصیحتی برای امت قرار دهد و تلاش بنده را برای آماده سازی، چاپ زیر نویسی و شرح آن خالصانه برای خودش بپذیرد، به بنده پاداش دهد و به وسیله‌ی این وزن اعمال نیکم را در قیامت بیشتر گرداند! که او بر هر چیز تواناست و سپاس خداوندی که پروردگار جهانیان است.

ابو عبدالرحمان

عمرو بن عبدالمنعم سیلم

توضیحاتی پیرامون اصول دعوت سلفیت

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ - نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ، فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِيهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. «ای کسانی که ایمان آورده اید! آن چنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از الله بپرهیزید و از دنیا نروید مگر این که مسلمان باشید».

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]. «ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت. و از خدای بپرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید نام او را می برید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی: قطع ارتباط با آنها) پرهیز کنید، قطعاً الله مراقب شما است».

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [البقره: ۲۳۷]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید [که در نتیجه] خداوند، اعمالتان را شایسته می گرداند و

گناهان تان را می‌بخشاید و هر کس که از الله و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد»^۱.

اما بعد:

باید دانست که صادق‌ترین^۲ سخنان کتاب خدا و بهترین روش‌ها، روش محمد ﷺ و بدترین امور مسایل نو پیدا است و هر نو پیدایی بدعت و تمام بدعت‌ها گمراهی‌اند و فرجام گمراهی‌ها آتش دوزخ است.^۱

۱. شیخ رحمه الله سخن خود را با حمد و ثنای بر الله تعالی شروع می‌کند که در خطبه‌ی حاجه در روایت ابن مسعود از پیامبر ثابت است. ابن مسعود می‌گوید: رسول الله خطبه حاجه را به ما آموزش داد و این خطبه را ذکر می‌کند. این حدیث را ابوداود ۲۱۱۸، ترمذی ۱۱۰۵ و نسائی در المجتبی ۶۱۸۹ و در عمل الیوم و الیله ۴۹۳ و ۴۹۲ و ابن ماجه ۱۸۹۲ با سند: از ابی اسحاق، از ابی الاحوص عن ابن مسعود آورده‌اند و سند آن صحیح است.

شیخ رحمه الله رساله کوچکی دارد که در آن روایات خطبه‌ی حاجه را گردآوری و نقد کرده است. البته شروع با غیر این خطبه نیز که با حمد و ثناء باشد، جایز است و به صحت از پیامبر ثابت است که سخنرانی‌ها و سخن خود را با الحمد لله و ثنای بر الله متعال شروع می‌کرد. جابر ابن عبدالله روایت می‌کند که: (هرگاه رسول خدا برای مردم سخنرانی ایراد می‌فرمود (ابتدا) خداوند متعال را سپاس و ثنایی که شایسته‌ی او تعالی است، می‌گفت...). احادیث در این باره بسیار زیاد است.

۲. از «فإن اصدق الحديث كتاب الله...» به روایت جابر بن عبدالله به صورت مرفوع از پیامبر در توصیف خطبه‌ی جمعه‌ی پیامبر ثابت است. که احمد (۳۷۱، ۳/۳۱۹)، مسلم (۲/۵۹۲)، نسائی (۳/۱۸۸)، ابن ماجه ش ۴۵ و بیهقی ۳/۲۱۳ از طریق جعفر بن محمد هاشمی از پدرش از جابر روایت کرده‌اند. البته باید توجه داشته باشیم که جمله‌ی: «وکل ضلالة فی النار» از این سند شاذ است و در کتاب «صفة خطبة النبی» و در کتاب «الزیادات ضعیفه فی الاحادیث الصحیحه» مفصلاً توضیح داده‌ام. اما این جمله از قول عمر بن خطاب با سند حسن در کتاب «البدع والنهی عنها» ابن وضاح ص ۲۴ ثابت است.

و بعد: ۲

بهترین کلامی که با آن بحث‌مان را باید شروع کنیم سخن خداوند متعال است. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

۱. در سند آن جابر بن نوح است. ابن معین درباره‌ی او می‌گوید: «لیس بشی» و در روایت دیگر می‌گوید: «لا بس به ثقه» ابوداود می‌گوید: «ما انکر حدیثه» و نسائی می‌گوید: «لیس بالقوی».

۲. در این جا «و بعد» و قبل از این «اما بعد» می‌گوید: هر دو به پیروی از سنت است، پیامبر تمام سخنرانی‌ها، نامه‌ها و درس‌های خود را با الحمدلله و ثنای شایسته الله متعال شروع می‌فرمود و سپس می‌گفت: «اما بعد» امام بخاری در کتاب صحیح خود ۱/۲۹۲ این‌گونه باب بسته است: «باب: من قال فی الخطبة بعد الثناء اما بعد» همین باب احادیث متعددی را که مؤید مشروعیت و سنت بودن گفتن «اما بعد» است آورده که از آن‌ها ثابت می‌شود که پیامبر غالباً به گفتن «اما بعد» یا «و بعد» پایبند بوده است.

و گفته‌اند: «اما بعد» فصل خطاب (جدا نمودن) بین حمد و ثناء و سخن و مطالب مورد نظر است که داود رضی الله عنه می‌گفته است. این مطلب را ابن جریر در تفسیر ۲۱/۱۷۳۱ از شعبی با سند «ضعیف جداً» و ابن ابی حاتم در تفسیر (۱۰/۳۲۳۷) با سند «ضعیف جداً» آورده‌اند.

ابوموسی اشعری می‌گوید: اولین کسی که گفت: «اما بعد» داود رضی الله عنه بود و این فصل خطاب (جدا کردن اصل مطلب از مقدمه است). فصل خطاب یعنی: جدا کردن بین الحمدلله و ثنای الله از سخنان بعدی با «اما بعد» است.

حافظ ابن رجب در فتح الباری ۵/۴۸۴ می‌گوید: جدا کردن اصل مطلب از مقدمه با «اما بعد» به این معناست که تمام امور هر چند بزرگ و مهم باشد، تابع سپاس و ثنای خداوند متعال است. هدف از اضافه (نسبت دادن) همین است که تمام امور مهم دنیوی و دینی باید پس از حمد و ثنای خداوند باشد... به این ترتیب قبل و بعد از پایان هر سخنی باید الحمدلله بگوییم.

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّتٍ مَّجْرَىٰ تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

﴿۱۳۰﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «و سبقت گیرندگان اول از مهاجران و انصار و کسانی که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند، الله از آنان راضی باد و آنان از الله راضی بوده‌اند، و برای‌شان باغ‌هایی آماده کرده‌اند که از پای درختان آن) نهرها روان است و همیشه در آن می‌مانند و این کامیابی بزرگ است.»

این آیه مبنای اساسی برای دعوت اسلامی است که باید هر فرد مسلمان روش دعوت را از آن بشناسد^۱.

اصطلاح دعوت سلفی:

برخی از علما و صاحب نظران در گذشته و حال برای راه روش کسانی که از اسلام ناب و خالصی که از پیامبر و مهاجران و انصار به بهترین شکل پیروی کرده‌اند، اصطلاح سلفی (یا دعوت سلفی) را بکار برده‌اند، گاهی می‌گویند: «انصار السنة المحمدية» در جای دیگر می‌گویند: «اهل حدیث»

۱. شیخ آلبنانی رحمته می‌گوید: «این آیه به مناسبت...» علت این است که این آیه به پیروی از سلف تشویق می‌کند و به میزان ارزش پیروی از آنان اشاره دارد؛ چرا که پیروی از آنان پیروی از راه و روش پیامبر و التزام به راه محکم و استوار قرآن و سنت است. این مفهوم در آن قسمت از آیه است که می‌فرماید: (و کسانی که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند. خداوند از آنان راضی باد و آنان هم از خداوند متعال راضی بوده‌اند و برای‌شان باغ‌هایی آماده کرده است که از پای درختان آن، نهرها روان است که همیشه در آن خواهند ماند و این کامیابی بزرگ است!) در واقع اصول اساسی که دعوت سلفیت بر آن استوار است، پایبندی به قرآن و سنت مطابق فهم سلف صالح است. رضی الله عنهم اجمعین.

همه‌ی این اسم‌هایی هستند که بیانگر یک چیز است.^۱ با این حال در زمان گذشته و عصر حاضر بسیاری از گروه‌های مسلمان متوجه این واقعیت نشده‌اند یا نمی‌دانند که همه این اسم‌ها به یک معنا و حقیقت دلالت دارد یا واقعاً متوجه شده‌اند اما حقیقت را رعایت نکرده‌اند.

موضع سلفی‌ها در برابر مذهب گرای: ^۲

از قرن‌های طولانی است که تعصب خشک و تقلید از مذاهبی که اهل سنت خود را به آن‌ها منتسب می‌دانند، بر دل مردم چیره شده است. این

۱- آلبانی رحمته می‌گوید: «همه‌ی این‌ها اسم‌هایی هستند که بیانگر یک چیز است» منظور این است که وقتی اسم با صفت یکی باشد، نام‌گذاری تأثیری ندارد و اگر از آن چه سخن می‌گویند: با واقعیت موافق و سازگار نباشد باز هم تأثیری ندارد؛ چرا که باید اسم و صفت با هم سازگار باشد. به این ترتیب وقتی فردی خود را به سنت رسول الله یا سلف یا اهل حدیث منتسب بداند اما عقاید و عملش با اصول اهل سنت و جماعت سازگار نباشد، اسم‌ها و نسبت‌ها تأثیری ندارند و ادعاها دروغ هستند. در این زمان بسیاری از این ادعاها رواج دارد. و شیخ آلبانی یکی از کسانی است که قویاً متوجه این واقعیت بوده است لذا تذکر می‌دهد که نام‌گذاری بدون هماهنگی با صفت و اصل آن تأثیری ندارد. اهل حدیث و اهل سنت برای دعوت به دین خدا اصولی دارند که بر اساس آن برنامه‌های دعوت به اسلام را عملی می‌کنند. در این عصر همواره علما، دانشمندان و محققانی بوده‌اند که مردم را به رعایت این اصول دعوت داده‌اند و امور مخالفی که به نام اهل سنت رواج دارد را به مردم شرح می‌دهند و دعوتگرانی هستند که از مسایل خلاف حق، بر حذر می‌دارند. در این زمینه شیخ عبدالعزیز بن باز، شیخ آلبانی و شیخ عثیمین نقش مؤثر و بارزی داشته‌اند و این اصول را می‌توانید با طول و تفصیل در کتابم «الأصول التي بنى عليها اهل الحديث منهجهم في الدعوة الى الله» مطالعه کنید.

۲. مذهب یعنی: نظریه، دیدگاه، فهم و عقیده‌ی فرد. مذهب گرای یعنی: ترجیح دادن نظریه صاحب مذهب بر آیات و احادیث صحیح.

تعصب و تقلید پس از سه قرن سراسر خیر، همه مردم حتی اهل سنت و جماعت^۱ را که جدای از گروه‌های دیگری هستند، فرا گرفت و این حالت بر همه مسلط گردید. همان گروه‌هایی که در حدیث مشهور به آن‌ها اشاره

۱- پس از این شیخ اصطلاح سلفی را تعریف می‌کند به توضیح اصولی می‌پردازد که اساس و مبانی این دعوت است لذا سخن را از اصل مهمی در دعوت سلفی شروع می‌کند که «دوری کردن از تعصب خشک بر یکی از مذاهب است». به این ترتیب سلفیت تنها به راه و روش اعتقادی خشک سلف، متمرکز نیست بلکه گسترده‌تر از این است؛ چرا که عمل و پایبندی به مسایل عبادی و احکام فقهی را نیز مد نظر دارد، چون در تمام این‌ها، اصل پایبندی به قرآن و سنت، عمل سلف امت و فهم‌شان از نصوص است؛ فرقی ندارد که در عقاید، عبادات یا اخلاقیات باشد، بدون تردید چنین باوری ایجاب می‌کند که تقلید از مذهب خاصی باقی نماند و کسی به نظریات افراد و مذاهب چهارگانه اهل سنت در صورت مخالفت با نصوص شرعی تعصب نداشته باشد و عقاید فاسد مخالف قرآن و سنت طبق فهم سلف از بین برود و در نتیجه دیگر مجالی برای ادعای عصمت ائمه‌ای که چهار مذهب از آن‌ها پیروی می‌کنند باقی نماند، چرا که این عقیده باطل است که فقط فرقه‌های بدعتی و هواپرست به آن معتقدند، که هر فرد حتی اگر از ائمه باشد بخشی از احادیث و آثار از دست‌اش خواهد رفت و کسانی دیگر به شناخت صحیح آن‌ها دست می‌یابند و هر یک از مجتهدانی که در اجتهادشان راه درست رفته باشند، در برابر آن دو پاداش دریافت می‌کنند و آن مجتهد دیگری که به خطا رفته باشد یک پاداش خواهد داشت و این که مجتهد خطا کار یک پاداش دارد به این معنا نیست که در اشتباه هم پیروی از او جواز داشته باشد. بلکه تنها به خاطر این به او یک پاداش داده می‌شود که صلاحیت اجتهاد را به هدف دست یابی به حق داشته و در این راه تلاش‌ها نموده است

سخنان علما و صاحب نظران برای ترک تقلید و پیروی از دلیل بیشتر از آن است که به شمارش درآید. امام مالک می‌گوید: من بشری بیش نیستم در بین نظریاتم اشتباه و درست وجود دارد، نظریاتم را بررسی کنید، هر چه با قرآن و سنت موافق بود، بپذیرید و هر چه با قرآن و سنت موافق نبود؛ ترک کنید. ابن عبدالبر در «جامع بیان

شده است آن جا که می فرماید: «تَفَرَّقَتْ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفَتَّرِقُ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً». قالوا: من هي يا رسول الله: قال: «هي الجماعة»^۱ و فی روایة مفسرة للرواية الأولى: قَالَ: «هي التي تَكُونُ عَلَيَّ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»^۱ (یهودیان هفتاد و یک فرقه شدند و نصاری هفتاد و دو فرقه

۱. این حدیث را ابوهریره، معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن عمروعاص، سعد بن ابی وقاص، عوف بن مالک، انس بن مالک، عمرو بن عوف، ابوامامه، ابن مسعود و گروهی از صحابه روایت کرده‌اند. این حدیث با همان متن اولی که شیخ آلبنانی ذکر کرده صحیح و ثابت است. و شیخ در الصحیحه (۱/۳۵۹) این حدیث را آورده است. علمایی مانند: حاکم با تأیید ذهبی حسن دانسته اند. ابن حجر و شاطبی در الاعتصام این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: این حدیث صحیح و مشهور است. به هر حال این حدیث - بر خلاف ادعای برخی از طلبه‌های معاصر که در آن قلم فرسایی کرده‌اند و ایرادهای بی اعتباری بر متن حدیث گرفته‌اند - صحیح است.

متن دوم که حدیث را تفسیر می‌کند، عبدالله بن عمرو بن عاص، عوف بن مالک و جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند، اما سند این سه روایت ضعیف است. (این حدیث را تخریج کرده‌ام و به باور خودم به طور کامل مورد بررسی قرار داده‌ام. نگا: «اصول اهل حدیث» ص ۳۱۷-۲۹۱)

در هیچ یک از روایات صحیح این حدیث افزوده‌ی سوال صحابه از معنای جماعت نیامده است، و این بیانگر آن است که آنان معنا و تفسیر جماعت را می‌دانستند. چون محال است که پیامبر راه نجات از فرقه‌های گمراه را با پاسخی مبهم و گنگی بدهد که صحابه متوجه نشوند و نیز محال است که صحابه چیزی را نفهمند و از پیامبر نپرسند.

پس از بررسی و تحقیق درباره‌ی معنای این وصفی که در احادیث صحیح آمده که به پیروی از جماعت تشویق کرده است و تحقیق در فهم صحابه و صاحب نظران سلف از معنای جماعت در می‌یابیم که منظور از جماعت در این جا فقها، علما و محدثین

شدند؛ به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهد شد که تمام آن‌ها در دوزخ‌اند بجز یک فرقه» گفتند: ای رسول خدا آن کدام فرقه است؟ فرمود: جماعت. و در روایتی دیگر که این روایت را تفسیر می‌کند فرمود: «آن گروه، همان کسانی هستند که بر راه و روش من و اصحابم باشند».

پیرو سنت هستند. امام ترمذی (۴/۴۶۷) می‌گوید: جماعت در نزد صاحب نظران، فقها و اهل حدیث هستند». می‌گوید: از جارود بن معاذ شنیدم که می‌گوید: از علی بن حسین شنیدم که می‌گوید: از عبدالله بن مبارک سوال کردم؛ جماعت چه کسانی هستند؟ گفت: ابوبکر و عمر. گفتند: ابوبکر و عمر وفات کرده‌اند! گفت: فلانی و فلانی! گفتند: آن‌ها هم مرده‌اند. گفت: ابوحمزه‌ی سگری جماعت است! ابو عیسی (ترمذی) می‌گوید: ابوحمزه محمد بن میمون، عالمی نیکوکار بوده است. و باید توجه داشت که عبدالله بن مبارک این را در زمان خودش گفته است.

مؤلف می‌گوید: این روایت، را ابن عساکر در تاریخ دمشق با سند صحیح از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفت: «جماعت همان است که موافق حق باشد، هر چند تو تنها باشی!» (تخریج مشکاة، آلبانی ۱/۶۱)

این واقعیت را فهم ابوامامه از معنای جماعت که در روایت ذیل آمده بیشتر مورد تاکید قرار می‌دهد:

شعبی از نعمان بن بشیر روایت می‌کند که رسول الله روی منبر فرمود: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ، لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ، وَمَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ، لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ. التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ، وَتَرْكُهَا كُفْرٌ، وَالْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَالْفُرْقَةُ عَذَابٌ». (هر کس از چیز کم سپاسگزاری نکند از چیز زیاد هم سپاسگزاری نمی‌کند و هر کس از مردم تشکر نکند از خداوند متعال سپاس‌گزاری نخواهد کرد! بازگو کردن نعمت الهی شکر آن است و ترک آن، کفران نعمت است و جماعت رحمت و تفرقه عذاب است).

ابوامامه می‌گوید: از سواد اعظم پیروی کنید! مردی گفت: سواد اعظم کدام است؟ ابوامامه گفت: آن آیه‌ی سوره‌ی نور که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ﴾. (اگر روی گردانند بر هر فرد همان است که انجام دهد و بر شما همان خواهد بود که انجام دهید). (احمد: ۴/۲۷۸ با سند حسن)

منتسب بودن به قرآن و سنت با عمل به این دو، فرق دارد:

به این ترتیب این حدیث از احادیث صحیحی است که آشکارا گروه نجات یافته را از هفتاد و سه گروهی که پیامبر خبر داده که به زودی در امت اسلام پدید می‌آید، معرفی می‌کند. بدون تردید خبر پیامبر راست و درست است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳-۴]. «و [پیامبر] از هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که به او می‌رسد، نیست».

به این ترتیب گروه نجات یافته آن کسانی نیستند که ادعا می‌کنند. - همان طور که گروه‌های مختلف در این زمان ادعا دارند- و گروه نجات یافته تنها نشانه‌اش این نیست که خود را به قرآن و سنت منتسب بداند، چون هیچ مسلمانی نیست مگر این که خودش را منتسب به قرآن و سنت می‌داند؛ و هیچ یک از گروه‌ها قدیم و جدید- حتی اگر از گروه‌ها به دور از گروه‌های نجات یافته باشد، نمی‌توانند خود را از قرآن و سنت جدا و بری بدانند؛ چون اگر این کار را بکنند پرچم خروج از اسلام را بلند کرده‌اند. به همین علت است که تمام گروه‌ها و فرقه‌های مسلمان که در حدیث مذکور اشاره شده است، همه بر یک واقعیت مشترک هستند و آن ادعای پیروی از قرآن و سنت است.^۱

۱- توجه به این مسئله بسیار مهم است که بدانیم تنها ادعای پیروی از قرآن و سنت بدون اعتقاد و عمل به آن، ادعایی خالی از صحت است و نیز سلفی بودن بدون عمل به اصول اهل سنت و جماعت ادعایی تو خالی است و لازمه‌ی ادعای منتسب بودن به اسمی، داشتن حقیقت آن چیز است. و همان طور که شیخ می‌گوید: عموم فرقه‌هایی مانند: جهمیان، خوارج، معتزلیان، روافض و... که در حدیث فوق به آن‌ها اشاره شده است، ادعا دارند که از قرآن و سنت پیروی می‌کنند. آری همه‌ی این‌ها می‌گویند پیرو قرآن و سنت هستند. اما در هنگام تحقیق و تطبیق مشخص می‌شود

که با اصول اهل سنت و جماعت (که اسلام ناب است) مخالف هستند. و با آن جماعتی که رسول الله امت خود را به پیروی از آن‌ها تشویق کرده که اهل فقه، علم و حدیث و اصحاب رسول الله و پیروان واقعی آن‌ها تا قیامت، سواد اعظم و چارچوبه راه مؤمنان است و حقیقتاً از نصوص قرآن و سنت صحیح پیروی می‌کنند، مخالفاند. امام احمد می‌گوید: (ایمان به خیر و شر از لازمه‌های اصل دین است که هر کس یکی از آن‌ها را ترک کند، از دین خارج خواهد شد). و سپس امور مهم اعتقادی را ذکر می‌کند و می‌گوید: (جدال در مسایل تقدیر، دیدن خداوند، قرآن و... از رسم‌های ناپسند و ممنوعه است تا جایی که هر کس وارد این جدال‌ها شود حتی اگر درست و مطابق سنت هم بگوید از اهل سنت نیست تا زمانی که از جدال دست بکشد و تسلیم نصوص شود و به احادیث و روایات ایمان آورد). (نگا: رساله عبدوس بن مالک عطار، مشهور به نام اصول السنة (ص ۴۹ و ۴۲))

امام احمد توضیح می‌دهد که بدور از جدال و مباحث کلامی و آراء شخصی، امکان ندارد، چرا که اگر فردی ادعا کند پیرو سنت است و به غیر سنت استناد کند یا برای تایید نظریاتش به حرف‌های افراد، فلسفه و جدل استناد کند، از اهل سنت نیست. حتی اگر حرف‌هایش درست باشد؛ چرا که به حق رسیده اما نه از طریق سنت پیامبر! امام برهاری به همین معنا سخنی دارد و می‌گوید: (برای هیچ کس روا نیست که بگوید: فلانی اهل سنت است تا زمانی که ویژگی‌های سنت در آن وجود داشته باشد پس نباید بگوییم فلانی اهل سنت است تا زمانی که تمام ویژگی‌های اهل سنت در آن وجود داشته باشد. (نگا: شرح السنه، برهاری ص ۵۷))

عبدالله بن مبارک می‌گوید: تمام هفتاد و دو فرقه‌ی گمراه به چهار گروه قدریه، مرجئه، شیعه و خوارج بر می‌گردد. به این ترتیب هر کس ابوبکر، عمر و عثمان و علی را از دیگر اصحاب پیامبر برتر بداند و دیگر اصحاب را به خوبی یاد کند و برای همه دعای خیر نماید به تمام معنا از تشیع خارج و دور گردیده و هر کس بگوید: ایمان اقرار و عمل است، زیاد و کم می‌شود و به تمام معنا از مرجئه خارج و دور گردیده و هر کس بگوید: نماز پشت سر هر فرد نیکوکار و گناه کار جایز است و بر خلیفه هر کس که باشد جهاد واجب است و علیه حاکم مسلمان شورش نکند و برای حاکم دعا خیر و اصلاح نماید، به تمام معنا از خوارج خارج و دور گردیده است و هر

حقیقت سلفیت:

به کسانی که در آغاز سخن اشاره کردیم، اعم از سلفی‌ها و دیگر کسانی که بر روش آن‌ها هستند و گاهی اوقات با اسم‌های دیگر شناخته می‌شوند اما از تمام گروه‌های اسلامی دیگر فرق دارند. چرا که این‌ها منتسب به چیزی دیگر هستند و آن چیز: «عصمت خروج از قرآن و سنت با اسم پایبندی به قرآن و سنت است که همان روش اصحاب پیامبر اعم از مهاجران، انصار و دیگر کسانی که از آنان پیروی کرده‌اند می‌باشد. به همین صورت دیگر نسل‌های پیرو آن‌ها در سه قرنی که پیامبر آنان را بهترین

کس بگوید تمام تقدیرها، اعم از خیر و شر از جانب خداوند متعال است لذا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه می‌گرداند، به تمام معنا از فرقه‌ی قدریه خارج گردیده، و هر کس تمام صفات مذکور را داشته باشد، از اهل سنت است. مؤلف می‌گوید: در این زمان حزب‌گرایی‌های منحرف‌کننده و تعصبات حسادت‌بار و کینه‌توزانه پدید آمده که این اصول سنت و سلفیت را سبک و کم ارزش می‌دانند و بسیاری از دعوت‌گران نسبت به التزام به عقاید سلف صالح مطابق فهم آنان از نصوص تساهل بخرج می‌دهند. تا جایی که اختلاف در عقاید و اصول را با افکار بیمار و استدلال‌های واهی و حرف‌های ضد و نقیض روا می‌دانند. این باورهای بی‌اساس آنان را تا جایی رسانده که همه جا عبارت نکبت‌بار: «در آن‌چه متفق هستیم با هم عمل می‌کنیم و در آن‌چه اختلاف داریم یکدیگر را معذور می‌شماریم» را زمزمه می‌کنند. این عبارت ممکن است در مسایل فروع فقهی قابل توجیه باشد. اما اختلاف در عقاید و اصول هیچ‌گونه اتفاق و ارزشی ندارد، چه توافقی با فرد قدری مذهب شومی که معتقد است خداوند هیچ چیز برای بندگانش مقدر نکرده و چه توافقی با رافضی‌خبیثی که امهات المؤمنین را دشنام می‌دهند و نسبت به اصحاب رسول الله زبان درازی می‌کنند و چه توافقی با فرد مرجئی که معتقد است ایمان باور قلبی و اقرار است و چه توافقی با فرد خارجی‌شریری که همه‌ی مردم را می‌داند و چه توافقی با فرد جهمی که عدم و هیچ را خداوند می‌داند، وجود دارد و چه معذور دانستی!!!!؟

قرن‌ها دانسته است، در حدیثی صحیح و حتی متواتر پیامبر می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» (بهترین مردم، مردمان قرن من هستند [صحابه]، سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند [تابعین]).^۱

به این ترتیب پیروی از نسل نیک و پاک صحابه، سپس کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند که چنین دعا می‌کنند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (پروردگارا! ما و برادران ما را که پیش از ما با ایمان از دنیا رفته‌اند، ببخش!).

اهل حق این‌ها هستند و هر کس می‌خواهد از گروه نجات یافته باشد ناگزیر باید به آنچه صحابه و تابعین که سلف صالح ما هستند و به آن‌ها اقتدا می‌کنیم، عامل و پایبند باشد.^۲

۱- احمد ۴۴۲ و ۱/۳۷۸، ابن ابی عاصم (۱۴۶۶)، بخاری (۴/۱۱۷) و ترمذی با ش (۳۸۵۹) از طریق اعمش، از ابراهیم نخعی از عبیده از عبدالله بن مسعود این حدیث را روایت کرده‌اند و مسلم (۱۹۶۳) از طریق ابن عون از ابراهیم روایت کرده است.

۲- در این سخن شیخ آل‌بانی که می‌گوید: «اهل حق این‌ها هستند و هر کس که می‌خواهد از گروه نجات یافته باشد باید به آنچه صحابه و تابعین که سلف صالح ما هستند و به آن‌ها اقتدا می‌کنیم، عامل و پایبند باشد» مسائلی به شرح ذیل وجود دارد:

اول: با پیروی از سلف (صحابه، تابعین و تبع تابعین) پایداری در دنیا و نجات در آخرت بدست می‌آید، چرا که فضیلت و برتری آن سه قرن بر دیگر قرون در حدیث ثابت است.

دوم: منتسب بود به سلف با پیروی صحیح از مذهب و راه سلف و عدم خروج از فهم آنان به فهم دیگرانی که نه صحابه بودند، نه دین را به درستی فراگرفته‌اند باید حقیقی باشد نه ظاهری که فقط اسم سلفیت را برای خود یدک بکشند و به صفات

آن پایبندی نداشته باشند، این واقعیت حال بسیاری از دعتوگران کنونی است، بجز کسانی که پروردگار مورد ترحم و لطف قرار داده است!

سوم: از پیامدهای التزام به روش سلف صالح و فهم آنان از نصوص و نحوه‌ی عمل به آن‌ها عدم انحراف از اقوال توجیح و اجتهاد آنان به اجتهاد جدیدی که سابقه نداشته باشد است. امام احمد به شاگرد خود ابوالحسن میمونی می‌گوید: در مسأله‌ی که امامی نداری (که پیش از تو درباره‌ی آن بحث کرده باشد) حرف نزن! (مناقب احمد، ابن جوزی (ص ۱۷۸))

و امام احمد می‌گوید: هیچ مسئله‌ای نیست مگر این که از اصحاب پیامبر درباره آن نظریه‌ای وجود دارد. (مسائل احمد و ابوداود ص ۲۷۷)

چهارم: از مقتضیات التزام به روش سلف است، هر نظریه که موافق دلیل باشد بپذیریم و از طرفی فردی که در اجتهاد خود دچار اشتباه شده را با ذکر خیر در آنچه با نصوص مخالفت کرده است را معذور بدانیم، چون به مجتهدی که در اجتهادش اشتباه کند یک پاداش داده می‌شود و به مجتهدی که اجتهادش درست باشد دو پاداش می‌دهند البته هر کس از آنان با نصی مخالف کرده باشد قصدی نبوده بلکه معذور بوده است و باید توجه داشته باشیم که هر کس در پی مسایل آسان از نظریات و اشتباهات علما باشد، شر تمام وجود او را فرا گرفته و نابود شده است. عمر بن خطاب می‌گوید: «سه چیز دین را نابود می‌گرداند، اشتباه عالم، جدال و جر و بحث منافق با استنباط از آیات قرآن و پیشوایان (حاکمان عالمان) گمراه». (ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله (۲/۱۱۰۱) با سند صحیح)

امام اوزاعی می‌گوید: هر کس در مسئله‌ی متعه (نکاح موقت) به نظریه اهالی مکه عمل کند و در مسئله‌ی شرابی که از خرما گرفته می‌شود به نظریه اهل شام عمل نماید، تمام وجودش را شر فرا گرفته است. سیر اعلام النبلاء، حافظ ذهبی ۸/۸۱.

پنجم: از مقتضیات التزام به روش سلف است که باید عقب ماندگی کینه توزانه را رها کند، که اساس آن مقدم دانستن عقل بر نقل و رد نصوص قرآن و سنت با تأویلات فاسد و ایرادهای بی جاست.

امام اوزاعی می‌گوید: به روش و نظریات سلف پایبندی کن هر چند مردم تو را رد کنند. «آجزی در الشریعه ص ۸۵ و خطیب در شرف اصحاب حدیث».

ششم: باید بین نظریات و آراء صحابه، تابعین و تبع تابعین از نگاه حجیت فرق قایل باشیم. این که آیا قول یا فعل صحابی سنت است؟ نیاز به شرح و توضیح دارد:

امام احمد آثار صحابه را حجت و در استناد به منزله‌ی سنت می‌داند، در حالی که اقوال، قضاوت‌ها و اجتهاد تابعین چنین نیست. ابوداود در مسائل ص ۲۷۶ می‌گوید: شنیدم بارها امام احمد در پاسخ به سؤالی که می‌پرسیدند آیا عمل کرد ابوبکر، عمر و عثمان و علی حکم سنت را دارد؟ می‌گفت: آری، و یک بار گفت: بدلیل آن حدیثی که پیامبر می‌فرماید: (بر شما لازم است که از سنت من و سنت خلفای راشدین پیروی کنید!) سنت خلفاء نیز حکم سنت را دارد.

سوال کردند: عمل کرد عمر بن عبدالعزیز چی؟ گفت: خیر. گفتند: مگر امام و از خلفا نیست؟

گفت: چرا، گفتند: می‌توانیم بگوییم اقوال و دیدگاه‌های اُبی، معاذ و ابن مسعود سنت است؟

گفت: دلیلی نمی‌یابم که بگوییم سنت است. اما دوست ندارم با کسی از آنان مخالفت کنم.

مشهور است که امام احمد که آثار صحابه را همانند سنت می‌دانست و گاهی آثار صحابه را با روایات مرفوع هماهنگ می‌گردانید تا عمل به هیچ کدام باطل نشود.

امام شافعی در کل با امام احمد هم نظر است اما معتقد است که در صورت عدم دلیل از قرآن و سنت آثار صحابه حجت است. بیهقی در «المدخل الی السنن الکبری» ص ۳۵ با سند صحیح از شافعی روایت می‌کند که: در هر مسئله‌ای که از قرآن و سنت دلیل وجود داشته باشد، بر هر کس که دلیل برسد دیگر عذری جز پیروی ندارد وقتی در قرآن و سنت نباشد به اقوال صحابه یا یکی از آنان رجوع می‌کنیم.

امام ابوحنیفه نیز در انتخاب یکی از نظریات صحابه با امام شافعی هم نظر است، ابن معین در تاریخ خود به روایت دوری ش ۴۲۱۹ با سند صحیح از یحیی بن زریس روایت می‌کند که: نزد سفیان بودم که آمد و گفت: چرا جلوی ابوحنیفه را نمی‌گیری؟ گفت: او را چه شده؟ گفت: شنیدم می‌گوید هر چه در قرآن است می‌پذیرم اگر مسئله را در قرآن نیافتم به سنت پیامبر عمل می‌کنم، اگر در قرآن و سنت نیافتم به نظریه اصحاب عمل می‌کنم، و قول هر کس را بخواهم می‌گیرم و

بخواهم رد می‌کنم اما از اقوال آن‌ها خارج نمی‌شوم! امام مالک با استناد به سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. (و سبقت گیرندگان اول از مهاجران و انصار و کسانی که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند، الله از آنان راضی باد و آنان از الله راضی بوده‌اند، و برای‌شان باغ‌هایی آماده کرده‌اند که از پای درختان آن) نهرها روان است و همیشه در آن می‌مانند و این کامیابی بزرگ است). [توبه: ۱۰۰] پیروی از صحابه را مشروع می‌داند. اما ظاهری‌ها در این مسئله با ائمه‌ی مذکور مخالفت کرده‌اند و معتقدند نظریات صحابه حجت نیست. ابن حزم در جاهای متعددی از کتابش به این واقعیت تصریح کرده است، بویژه در «المحلی» و در «الاحکام فی اصول الأحکام» اما قول راجح در مورد حجیت قول صحابه صورت‌های مختلفی دارد:

- ۱- نظریه یکی از صحابه بین اصحاب منتشر شود و کسی آن را رد نکند. چنین نظریه‌ای از قبیل اجماع سکوتی و بر دیگر آراء مقدم است مشروط به آن که آیه یا حدیثی بوسیله آن رد نشود، این‌گونه رأی و نظریه‌ای از صحابه نزد جمهور علما حجت است. مثال: به صحت ثابت است که گروهی از اصحاب مانند: علی بن ابی طالب، انس بن مالک، ابن مسعود، براء بن عازب، ابوامامه باهلی مسح بر جوراب کرده‌اند. و از طرفی در این مورد بین صحابه اختلافی ثابت نیست و تعدادی حدیث مرفوع نیز وجود دارد که هیچ یک از آن‌ها خالی از ایراد نیست و در حجت آن‌ها اختلاف است (مؤلف می‌گوید: تمام روایات مرفوع، موقوف و مقطوع این مسئله را در رساله‌ای مستقلی جمع آوری کردم و بر اساس قواعد حدیثی و فقهی مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام).
- ۲- نظریه‌ی یک صحابه که کسی دیگر با وی مخالفت نکرده باشد: مثال: به صحت از ابن عمر روایت است که می‌گفت: «الْأُدُنَانِ مِنَ الرَّأْسِ»: (دو گوش جزو سر هستند). این روایت را عبدالرزاق (۱/۱۱) و ابن منذر در الاوسط ۱/۴۰۱ با سند صحیح آورده‌اند و همین روایت را به صورت‌های مرفوع و موقوف جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند البته به جز از همین طریق و موقوف به ابن عمر صحیح نیست. با این حال امام احمد به این روایت استناد کرده است. البته هیچ کس از صحابه با این روایت ابن عمر

مخالفت نکرده است و روایتی که مخالف این باشد نیز وجود ندارد. مانند این از ابن عمر روایت است که دو یا سه بار لاله‌ی گوش‌هایش را می‌شست و پس از مسح سر؛ انگشتان را تر می‌کرد و یک بار داخل سوراخ گوشش می‌نمود. عبدالرزاق ۲۱/۱۲ با سند صحیح و امام مالک در مؤطاء ۱/۳۴ با سند صحیح آورده‌اند که عبدالله بن عمر برای مسح گوش‌هایش آب جدید می‌زد. این روایت ایجاب می‌کند که برای مسح گوش‌ها دوباره دستان را آب بزنند، امام احمد در مسایل إسحاق نیشابوری همین نظریه را ترجیح داده است.

۳- نظریه صحابی زمانی که صحابه‌ی دیگر با وی مخالف باشد:

در مسئله‌ای که هیچ نصی از قرآن و سنت نباشد و صحابه با هم اختلاف داشته باشند، در چنین صورتی به مقام و منزلت صحابه بستگی دارد:

اول: نظر یکی از خلفای راشدین باشد؛ در این صورت نظر یکی از خلفا طبق نص حدیث ترجیح دارد، پیامبر می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ»: (بر شما لازم است که از سنت من و سنت خلفای راشدین پیروی کنید). (این حدیث صحیح است که در سنن اربعه و دیگر کتاب‌های حدیثی آورده‌اند و در صفحات آینده بیشتر توضیح خواهیم داد).

در حدیث فوق به پیروی از سنت خلفای راشدین امر شده است، این امر برای وجوب است و شیخ آلبنانی در کتاب «صلاة التراويح» همین نظریه را ترجیح داده است و می‌گوید: «به ما دستور داده شده که از سنت پیامبر و سنت خلفای راشدین پیروی کنیم». و آن‌طور که بیهقی در (المدخل ص ۳۸) می‌گوید: شافعی نیز همین نظریه را ترجیح داده است.

و نظریه علی بن ابی طالب نیز همین است آن جا که می‌گوید: «من از پروردگارم خجالت می‌کشم که با ابوبکر مخالفت کنم». (ابوبکر عشاری در فضائل ابوبکر الصدیق ص ۷ با سند حسن)

روایت است که هرگاه از ابن عباس سوالی می‌کردند اگر در قرآن بود با آیات پاسخ می‌داد، اگر نبود و در سنت بود، از سنت پاسخ می‌داد، اگر در سنت هم نبود از قول ابوبکر و عمر پاسخ می‌داد و اگر از ابوبکر و عمر نبود طبق رأی خودش پاسخ می‌داد. (دارمی ۱۶۶ با سند صحیح)

وجوب اقتدا به سلف:

مسئله‌ی وجوب اقتدا به آن گروه (صحابه و تابعین) از سلف بدعتی جدید نیست بلکه دستور الزامی است که خداوند متعال به آن اشاره و حتی تصریح کرده است. آن جا که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۗ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ [النساء: ۱۱۵]. «و هر کس پس از آن که راه هدایت برایش روشن شده باشد با این پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید او را به همان راهی که انتخاب نموده رها می‌کنیم و سپس به دوزخ می‌اندازیم و بد جایگاهی است».

خداوند متعال در این آیه به شدت از مخالفت با پیامبر بر حذر می‌دارد و سپس می‌فرماید: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند». تردیدی نیست آن مؤمنانی که خداوند متعال بر حذر داشته است گروهی از مسلمانان هستند با راه مومنان مخالفت می‌کنند و تردیدی نیست که مومنان همان کسانی هستند که در آیه قبل ذکر شده‌اند که می‌فرماید: ﴿مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ «از مهاجران و انصار و کسانی که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند». قطعا خداوند از آنان راضی است و آنان هم از پروردگارشان خوشنوداند.

حال اگر بین خلفای راشدین در مسئله‌ی اختلاف باشد، نظریه ابوبکر مقدم است و به ترتیب عمر، عثمان و علی نظریاتشان ترجیح داده می‌شود. این ترتیب در حدیثی به روایت ابن عمر ثابت است آن جا که می‌گوید: در زمان پیامبر از بین مردم بهترین‌شان را ترجیح می‌دادیم لذا ابوبکر را بر دیگران ترجیح می‌دادیم سپس عمر بن خطاب و بعد از وی عثمان را بر دیگران ترجیح می‌دادیم. (بخاری ۳/۸ از طریق یحیی بن سعید انصاری از ابن عمر روایت کرده است).

ملاک تفاوت از ادعا تا عمل:

مسلمانی که با زبان خود را پیرو قرآن و سنت می‌داند و باز می‌بینیم که بسی اوقات برای محفوظ ماندن از مخالفت با قرآن و سنت به روش اصحاب پیامبر مراجعه نمی‌کند، این ملاک تشخیص مسلمان واقعی از مدعیان مسلمانی است.

اکنون شما در برابر این آیه و یک حدیث قرار دارید که در آیه راه مؤمنان ذکر شده و پیامبر راه و روش اصحابش را تذکر می‌دهد و در حدیثی دیگر که گروهی از اصحاب سنن از جمله: ابوداود، ترمذی، احمد و... روایت کرده‌اند، دستور داده است که از سنت خلفای راشدین پیروی کنید.

عرباض بن ساریه می‌گوید: «وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَدَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودَّعٍ فَأَوْصِنَا. قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبْشِي، وَأَنْتُمْ مَنْ يَعِشُ مِنْكُمْ فَسِيرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا. فَعَلَيْكُمْ بَسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛ (رسول خدا برای ما چنان سخنرانی ایراد فرمود که از آن دل‌ها لرزان و چشم‌ها گریان شد! گفتیم: ای رسول خدا گویی این سخنرانی خدا حافظی است، پس ما را سفارش کن! فرمود: (شما را به رعایت تقوای الهی، شنیدن و اطاعت، سفارش می‌کنم حتی اگر برده‌ای حبشی سرپرستی و فرماندهی شما را به عهده گیرد [بدانید که] هر کس از شما عمر طولانی کند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید، لذا بر شما لازم است که از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت‌گر پس از من پیروی

کنید و آن را محکم بگیرید و از امور نو پیدا دور نمایید که هر نو پیدایی [در دین] بدعت است و تمام بدعت‌ها گمراهی‌اند.^۱

۱- این حدیث را با سندهای متعدد از عرباض بن ساریه روایت کرده‌اند و صحیح است. و گروهی از صاحب نظران از جمله ترمذی، بزار، هروی، ابن عبدالبر آن را صحیح دانسته‌اند. و امام احمد به این حدیث استناد کرده است. نگا: مسایل ابوادود، ش ۱۷۹۲. این که امام احمد به حدیث فوق استناد کرده است که از نظر ایشان صحیح است. البته یکی از متشددین در تصحیح که در تضعیف احادیث تساهل دارند، این حدیث را ضعیف قرار داده است و بر آلبانی که این حدیث را صحیح دانسته بر او نقدی نوشته است، شیخ آلبانی به شبهات آن بهانه جو در کتاب خود «النصیحه» پاسخ داده است، در این جا فرصتی برای تخریح این حدیث نیست، چون در جایی دیگر در حد توان تمام سندهای این حدیث را گردآوری کرده‌ام. البته نباید فراموش کنیم که افزوده‌ی آخر این روایت «فرجام تمام گمراهی‌ها دوزخ است». که شیخ آلبانی ذکر کرده، شاذ است، و این افزوده از حدیث عرباض نیست بلکه از حدیث جابر بن عبدالله است که می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَطَبَ أَحْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَعَلَا صَوْتُهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرُ جَيْشٍ يَقُولُ صَبَحَكُمْ وَمَسَاكُمْ وَيَقُولُ بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَيَقْرَأُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ السَّبَابَةَ وَالْوَسْطَى وَيَقُولُ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِأَهْلِهِ وَمَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَإِلَيَّ وَعَلَيَّ»: (هرگاه رسول خدا سخنرانی می‌کرد، چشمانش سرخ می‌شد، صدایش را بلند می‌کرد، سخت خشمگین می‌شد تا جایی که گویی از یورش ناگهانی سپاهی بیم می‌دهد و می‌گفت: بامدادان و شامگاهان بر شما حمله خواهد شد و می‌فرمود: من در حالی مبعوث شده‌ام که بر پایی قیامت چنان نزدیک است که این دو انگشت من بهم نزدیک هستند! و دو انگشت سبابه وسط خود را به هم می‌چسباند و می‌فرمود: اما بعد: هان! بدانید که بهترین سخنان کتاب خداست، و بهترین را و روش، راه روش محمد است و بدتر کارها، امور نو پیدای در دین است و تمام بدعت‌ها گمراهی‌اند و سپس می‌فرمود: من برای فرد مؤمن از خودش هم

و در حدیثی دیگر آمده: «وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»: (و فرجام تمام گمراهی‌ها آتش است).

می‌بینید که پیامبر سنت خلفای راشدین را بر سنت خودش عطف کرده است. این حدیث با حدیث گروه نجات یافته و فرموده‌ی خداوند متعال در آیه‌ی دوم که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]. «و هرکس پس از آن که راه هدایت برایش روشن شده باشد با این پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید او را به همان راهی که انتخاب نموده رها می‌کنیم و سپس به دوزخ می‌اندازیم و بد جایگاهی است.»

به این ترتیب برای هیچ مسلمانی جایز نیست که به اسم پیروی از قرآن و سنت از آراء و اقوالی پیروی کند که با روش سلف صالح ما مخالف باشد؛ چرا که روش آنان شرح و بیان قرآن و سنت است. در حالی که همه می‌دانیم که طبق نص قرآن، سنت شرح و بیان قرآن است. خداوند متعال خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴]. «ما قرآن را به تو نازل کرده‌ایم تا برای مردم شرح دهی که برای آنان چه نازل شده است.»

سزاوارترم لذا هر کسی مالی از خود بجای گذاشت از آن خانواده‌اش است اما هر کس قرضی داشت یا امانتی را ضایع کرده بود به من می‌رسد و من باید پرداخت آن را به عهده بگیرم). این حدیث را مسلم ۵۹۲-۲ و نسائی ۳/۱۸۸ ابن ماجه ش ۴۵ روایت کرده‌اند اما افزوده را نسائی و بیهقی در «الأسماء و الصفات» روایت کرده‌اند که از پیامبر ثابت نیست لذا من آن را در کتابم «الزیادات الضعيفه فی الاحادیث الصحیحه آورده‌ام اما این افزوده از قول عمر بن خطاب در البدع و النهی عنها و ابن وضاح با اسناد حسن ثابت است.

اقسام سنت و راه دست یابی به آن:

پیامبر قرآن را با سنت خود شرح داده و بیان کرده است و سنت پیامبر بر سه قسم قولی، فعلی و تاییدی است، لذا ما برای دست یابی به سنت و شناخت آن راهی جز اصحاب پیامبر نداریم؛ بنابراین برای این که فرد مسلمان از گروه نجات یافته شود راهی جز این که از قرآن و سنت مطابق راه و روش سلف صالح پیروی کند، وجود ندارد، این سومین مسئله‌ی مهمی است که باید همه مسلمانان اگر صادقانه می‌خواهند از گروه نجات یافته باشند، آن را بفهمند. تا در قیامت نجات یابند، همان روزی که به تعبیر قرآن: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»: (مال و فرزند نفعی نمی‌رساند مگر کسی که با دلی سالم [از انحراف‌های کفر، شرک و بدعت] بیاید).^۱

۱- این که شیخ می‌گوید: «از قرآن و سنت و مطابق راه و روش سلف صالح پیروی کنید» بیانگر این واقعیت است که این یک اصل بسیار مهم در فهم قرآن و سنت، آن هم فهم صحابه نه کسان دیگر، چرا که صحابه همان طور که عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: (صحابه از ما در فهم دین سبقت گرفته‌اند، چرا که بر علم واقعی دست یافته‌اند، و با چشمانی بینا کفایت شده‌اند لذا آنان برای فهم امور از ما قوی‌تر بودند و هر خیری اگر در امور بوده شایسته‌تر بودند، اگر هدایتی بوده آنان بر ما پیشی گرفته‌اند اگر بگویی چیز جدیدی پس از آنان پدید آمده، جز انحراف راهشان چیزی پدید نیامده که فرد از آنان روی گذردانیده است این در حالی است آنان در امور دینی به اندازه‌ای که کفایت کند سخن گفته‌اند و آن چیزی که نیازها را بر آورده نماید بیان نموده‌اند از هر کس کمتر از آنچه آنان گفته‌اند بگوید کوتاهی کرده است و هر کس از محدوده‌ی آنان پا فراتر نهد منحرف شده است. آری، کسانی بودند که چارچوب امور دینی‌شان از آنان محدوده نمودند به خودشان ستم روا داشتند و کسانی دیگر فکر کردند از آنان بیشتر می‌فهمند، ناتوان ماندند، را و روش اصحاب راه

میانه‌ی بین این دو راه مستقیم و هدایت است. (ابن وضاح در البدع والنهی عنها ﷺ ۷۷ با سند حسن)

برخی از فقهای متأخرین بر خلاف این اصل فهم خودشان را از نصوص بر فهم صحابه ترجیح داده‌اند، همان طور که از فقهای شافعی درباره‌ی حدیث: (شما را از زیارت قبور منع کرده بودم، اما حالا می‌توانید به زیارت قبور بروید). گفته‌اند نووی در شرح مسلم می‌گوید: این حدیثی از احادیثی است که ناسخ و منسوخ در آن جمع شده است و منسوخ شدن نهی مردان از زیارت در آن صریح است لذا به اجماع گفته‌اند زیارت قبور برای مردان سنت است، اما در مورد زیارت قبور برای زنان بین اصحاب ما [شافعی‌ها] اختلاف است که پیش‌تر یادآور شدیم و نوشتیم که یکی از موارد منع زنان این است که آن‌ها در موارد خطاب به مردان داخل نیستند و قول صحیح نزد اصولی‌ها همین است.

مؤلف می‌گوید: این نظریه با فهم ام المؤمنین عایشه از حدیث مخالف است و روشن است که فهم عایشه، همسر پیامبر، راوی احادیث و از فقهای صحابه است بر نظریه دیگران مقدم است.

عبدالله بن ابی ملیکه روایت می‌کند که روزی او المؤمنین عایشه از قبرستان می‌آمد به او گفتم: ای ام المؤمنین از کجا می‌آیی؟ گفت: از زیارت قبر عبدالرحمان بن ابوبکر. گفتم: مگر رسول الله از زیارت قبور منع نفرموده است؟ گفت: چرا اما سپس دستور داد که زیارت کنیم. (حاکم در المستدرک ۷۳۷۶ و ابن عبدالبر در التمهید ۳/۲۳۳ از طریق یزید بن حمید ابن التیاح از عبدالله ابن ابی ملیکه روایت کرده است. ذهبی در «تلخیص المستدرک» می‌گوید: صحیح است و همان طور که می‌گوید صحیح می‌باشد.)

آری، این فهم ام المؤمنین از حدیث منع از زیارت قبور و رخصت جواز زیارت قبور است و نسخ منع زیارت قبور برای زنان و مردان عام است و این فهم مخالف فهم فقهای متأخرین است.

حال ما چگونه می‌توانیم فهمی مخالف با فهم صحابه از نصوص داشته باشیم در حالی که به ما دستور داده شده که از آنان پیروی کنیم آن جا که می‌فرماید: (از سنت من و سنت خلفای راشدین پیروی کنید).

وضعیت کنونی ما مسلمانان:

اکنون ما در وضعیتی زندگی می‌کنیم که با گروه‌های متعددی رو به رو هستیم و همه خود را مسلمان می‌دانند و معتقدند که اسلام، همان قرآن و سنت است، لیکن جمهور این گروه‌ها به راه مؤمنان که سومین مسئله بحث ماست، اعتماد ندارند و قانع نیستند. این راه؛ راه و روش صحابه کرام و کسانی که از تابعین و تبع تابعین است که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند، همان طور که در حدیث: (بهترین مردمان در قرن من هستند...) پیش‌تر ذکر کردیم.

امام احمد به این حدیث استناد کرده است چرا که اقوال صحابه از دیدگاه ایشان سنت است. (مسائل احمد به روایت ابوداود ۱۷۹۲)

نظریه زهری و تعدادی از صاحب نظران همین است. نگا: ابن سعد در طبقات (۲/۲/۱۳۵) و ابونعیم در الحلیه ۳/۳۶۰ و خطیب بغدادی در تقیید العلم ص ۱۰۷-۱۰۶ با سند صحیح از صالح بن کیسانی روایت می‌کند که گفت: در حالی که در پی علم بودم با زهری ملاقات کردم و گفتیم: سنت‌ها را می‌نویسیم هر چه از پیامبر بود نوشتیم. سپس گفت: هر روایتی که از قول اصحاب است بنویسیم که سنت است گفتیم: سنت نیست، نمی‌نویسم گوید: او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم در نتیجه او موفق شد و من محروم شدم.

و پیامبر می‌فرماید: «الْجُؤْمُ أُمَّةٌ لِّلسَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ الْجُؤْمُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ وَأَنَا أُمَّةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ وَأَصْحَابِي أُمَّةٌ لِأُمَّتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»: (ستارگان امانت داران آسمان هستند، هرگاه ستارگان آسمان بروند بر آسمان چیزی که وعده داده شده‌اند خواهد آمد و من امانت دار اصحابم هستم و هرگاه بروم همان چیزی که وعده داده شده خواهد آمد، و اصحاب من امانت داران امتم هستند، وقتی اصحابم بروند بر سر امتم چیزی که وعده داده شده‌اند خواهد آمد). (مسلم: ش ۴۵۹۶ ص ۱۹۶ ج ۴ به روایت سعید بن ابوبرده از پدرش).

اعلت گروه شدن در دین داری:

عدم رجوع به مفاهیم، افکار و آراء سلف صالح، سبب اصلی گروه گروه شدن مسلمانان و مذاهب پراکنده و راه‌های متفرق به نام اسلام است.^۱

اتباع (پیروی):

هر کس می‌خواهد حقیقتاً به قرآن و سنت باز گردد باید به راه و روش اصحاب پیامبر، تابعین و پیروان‌شان در قرن‌های بعدی مراجعه کند.^۲

۱- این سببی که شیخ ذکر می‌کند، حقیقت و کانون اصلی مرض فرقه فرقه شدن مسلمانان در این زمان است، چرا که تنها ادعای پیروی از قرآن و سنت کافی نیست مگر زمانی که به مقتضای آن عمل کنند و عمل به مقتضای قرآن و سنت بدون فهم سلف امکان ندارد، این همان چیزی است که از آن به صحت عمل تعبیر می‌شود که یکی از دو رکن قبولی عمل است، چون صحت عمل به پیروی صحیح از قرآن و سنت بستگی دارد و پیروی از قرآن و سنت بدون موافقت با فهم سلف از نصوص و التزام به روش آنان امکان ندارد.

۲- این که شیخ می‌گوید: (هر کس می‌خواهد حقیقتاً به قرآن و سنت بازگردد) تعریف واقعی اتباع همین است، امام احمد در مسائل ابوداود ۱۷۸۹ اتباع را این‌گونه تعریف می‌کند: (اتباع این است که فرد از آن‌چه پیامبر آورده و اصحاب بر آن بوده‌اند، پیروی کند و در پیروی از افراد بعد از آنان اختیار دارد). در واقع تعریفی که شیخ آلبانی از اتباع کرده با تعریفی که امام احمد کرده فرقی ندارد، چون پیروی از تابعین مشروط به موافقت با نصوص است. و منظور شیخ از اتباع در این‌جا عدم خروج از اقوال آنان به نظریات من در آوردی جدیدی است که قبلاً مطرح نشده و کسی از سلف آن را نگفته باشد، دقیقاً امام احمد نیز همین را می‌گوید و به آن تشویق می‌کند و آن‌چه به شاگردش می‌مونی تذکر می‌دهد که فریب اقوال جدیدی را نخورد که از اقوال صاحب نظران خارج است، بیشتر نیز نقل کردیم که خطاب به این شاگرد خود می‌گوید: (ای ابوالحسن هرگز در مسئله‌ای که امامی نداری حرف نزن!) البته نباید کسی تصور کند که معنای این سخن دعوت به مذهب گرایی است، این چگونه ممکن

[فهم غلط از اموری که ذکر کردیم:]

بسیاری اوقات می‌شنوید که در مناسبت‌های مختلف برخی از کسانی که نام عالم را یدک می‌کشند، حرف‌هایی می‌زنند، اما بر علمی که ما ذکر کردیم یعنی: علم قرآن و سنت و آن چه صحابه بر آن بوده‌اند، نیستند و به این معنا عالم نمی‌باشند، بلکه آن چه خودشان از قرآن و سنت می‌فهمند، بدون آن که به مرجع حفاظتی که آنان را از افتادن به دام گروه‌های گمراه حفظ نماید، علم می‌دانند.^۱

است در حالی که امام احمد یکی از سخت‌گیرترین افرادی است که از رأی و اهل رأی منع می‌کند و به اتباع و پیروی از سنت‌ها دستور می‌دهد، در واقع امام احمد هشدار می‌دهد که از اقوال من درآوردی جدید بیرون از اجتهاد علمای سلف صالح دوری کنند و به صحت ثابت است که امام احمد از تقلید مذهبی و عمل به آراء افراد و شخصیت‌های به ظاهر مطرح و مقدم دانستن نظر آنان بر نصوص منع کرده است. در مسائل ابوداود ص ۳۶۷-۳۶۹ آمده! شنیدم امام احمد می‌گوید: رأی هیچ کس مرا قانع نمی‌کند.

و می‌گوید: شنیدم احمد در پاسخ مردی که می‌گوید: به هر چه سفیان بگوید عمل می‌کنیم؟ گفت: از روایات پیروی کن! و می‌گوید: شنیدم احمد می‌گوید: من درست ندارم از رأی من چیزی نوشته شود. و می‌گوید: شنیدم احمد می‌گوید: هیچ کس نیست مگر این که از نظریاتش پذیرفته و رد می‌شود بجز پیامبر. و می‌گوید: به احمد گفتم: مگر اوزاعی از مالک بیشتر صلاحیت پیروی را ندارد؟ گفت: در دینت از هیچ کس از آنان تقلید نکن! هر چه از پیامبر و اصحاب است به آن عمل کن سپس در پیروی از تابعین فرد مخیر است.

۱- این که شیخ می‌گوید: منظورشان از علم همان چیزی است که خودشان از قرآن و سنت می‌فهمند... در واقع توصیف هواپرستان و مبتدعان در فهم از نصوص و استدلال به آن‌هاست که بر اساس کندوکاو در نصوص شرعی - به ویژه متشابهات بدور از فهم صحابه و عمل سلف از روی هوا و آراء شخصی هر چه با تصورات باورها و هواهای‌شان سازگار باشد، مطرح می‌کنند. این در حالی است که پیامبر خطر این

روش بدعی را به ما گوشزد کرده است. در حدیثی به روایت ام المؤمنین آمده که پیامبر آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾. (او ذاتی است که بر تو این کتاب را نازل کرد که قسمتی از آن آیات محکم است که اصل و اساس این می‌باشد و قسمتی از آن متشابه است اما آنان که در قلوبشان انحراف است به دنبال متشابهات اند، تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر [نادرستی] برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آن را جز الله نمی‌داند...).

فرمود: «يَا عَائِشَةُ إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَأَى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»: (ای عائشه، هرگاه دیدید کسانی در قرآن جدال و جر و بحث می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که مورد نظر خداوند در این آیه هستند، از آنان دوری کنید). (بخاری ۳/۱۱ مسلم ۲۰۵۳ ابوداود ۴۵۹۸ ترمذی ۹۹۳ و ابن ماجه ۴۷).

در واقع خوارج از همه‌ی گروه‌ها به هواپرستی در فهم از نصوص شرعی و عمل به آن سزاوارترند که طبق عقیده‌ی باطل خود خون مسلمانان را مباح می‌دانند و از حاکمان مسلمان اطاعت نمی‌کنند، اینان گرچه به شدت پایبند عبادت‌ها؛ نماز، روزه و حتی نماز شب (تهجد) می‌باشند اما از گروهی گمراه هستند که از دین همان طور خارج شده‌اند که تیر از چله‌ی کمان خارج می‌شود، علت اصلی خروج‌شان از دین در این است که از راه مؤمنان پیروی نکردند و نصوص را به روش غیر روش سلف تفسیر کرده‌اند. در حقیقت هواپرستان و مبتدعان تسلیم نصوص قرآن و سنت نیستند، چرا که مفاهیم آیات را با توجیه و تأویل و عوض کردن معنای اصلی آن‌ها خراب می‌کنند. گاهی سنت را با روایات شاذ و گاهی با عقل و گاهی به این بهانه که خبر واحد هستند. و می‌گویند: خبر واحد ظنی الثبوت است و گاهی با شرح و توضیح باطل؛ رد می‌کنند. اما درباره‌ی اهل سنت و جماعت خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ (و راسخان در علم می‌گویند: به همه آیات آن ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست).

به همین سبب است که در برخی از کتاب‌ها یا مقاله‌هایی که چاپ و منتشر می‌شود، می‌بینید یا می‌شنوید که بسیاری از این مدعیان علم و دانش یا کسانی که از علما به شمار می‌روند یا عموم مردم، تصور می‌کنند که آن‌ها عالم‌اند؛ با تک تک ادله‌ای که ذکر کردیم، مخالفت می‌ورزند. بطور مثال می‌گویند: مذهب و عقیده‌ی سلف سالم‌تر است اما مذهب خلف علمی‌تر و محکم‌تر است!^۱ این اعلانی آشکار و رسوایی است که گوینده این

۱- این مقایسه‌ی بین مذهب سلف و مذهب خلف، مقایسه‌ای باطل و مخالف حدیث: «خَيْرُ النَّاسِ قَوْمِي»: (بهترین مردم، مردم قرن من است) می‌باشد. - تخریح آن را پیش‌تر ذکر کردیم - چرا که این حدیث بیانگر برتری سه قرن اول - قرن‌های سلف - بر دیگران در امور خیر، علم و پیروی است که بطور عام؛ امور اعتقادی و مذهب‌شان را در فهم نصوص و استدلال به آن‌ها در بر می‌گیرد. تردیدی نیست که خلف و متأخرین از آن‌ها در همه چیز و جهت کمتر و پایین‌ترند حتی در حدیث به زشتی و هوا پرستی روش خلف اشاره شده است. در ادامه پیامبر می‌فرماید: «ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»: (سپس بعد از آنان افرادی می‌آیند که قبل از گواهی دادن [و حرف زدن] قسم می‌خورند و گاهی بعد از حرف زدن قسم می‌خورند؟! حتی علم در سه قرن سراسر خیر اول آشکارتر و فراگیرتر از دیگر قرن‌هاست و در قرون خلف است که علم برداشته می‌شود، نادانی ثابت می‌گردد، شراب می‌خورند و آشکار زنا می‌کنند. (بخاری فتح الباری ۱/۱۴۵ و مسلم ۴/۲۰۵۶ از طریق ابوتیاح از انس بن مالک این حدیث را روایت کرده‌اند و پیامبر می‌فرماید: «لَا يَأْتِي زَمَانٌ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْفَوْا رَبَّكُمْ»: (هیچ زمانی نمی‌آید مگر این که زمان بعد آن بدتر خواهد بود تا پروردگارتان را ملاقات کنید). بخاری ۴/۳۱۵ و ترمذی از طریق زبیر بن عدی از انس بن مالک روایت کرده است.

همان طور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: شکی نیست که این سخن شاخه‌ای از انحراف رافضیان است، هر چند در این جمله تکفیر آشکار سلف - آن طور که روافض و خوارج معتقدند - نیست و حتی متهم کردن‌شان به فسق هم نیست - آن

سخن و امثال وی به نصوصی که از قرآن و سنت ذکر کردیم پشت کرده است، در حالی که باید به هدایت و نوری که سلف بوده‌اند، توجه می‌کرد؟! این که اینان می‌گویند: «علم سلف سالم‌تر و علم خلف علمی‌تر و محکم‌تر است» معنای آن این است که آن‌ها از پیروی سلف که پیامبر به آن دستور داده است، سر باز زده‌اند و به دستور پیامبر پشت کرده‌اند.

نمونه‌هایی از مقایسه‌ی منهج سلف با منهج خلف:

اگر مثال‌هایی را بخواهید که تفاوت پیرو سلف صالح را با آنانی که از راه سلف اعراض می‌کنند و به پیروی از خلف به گمان این که علمی‌تر و محکم‌تر است، روی می‌آورند؛ نشان دهیم، می‌گوییم: به طور مثال: کسانی که به شناخت راه و باورهای سلف صالح توجه نمی‌کنند به افکار، اقوال و مذاهبی روی می‌آورند که ما به دلیل مخالف بودن آن‌ها با قرآن و سنت،

طور که معتزلیان، زیدی‌ها و... معتقدند- اما متهم کردن‌شان به جهل، ایراد گرفتن از آنان و گمراه دانستن‌شان هست و آنان را به ارتکاب گناهان و معاصی متهم کرده‌اند و اگر فاسق دانستن‌شان نباشد تصور و گمان فسق‌شان هست که افراد قرن‌ها مفضول در شریعت از علمای قرن‌های ارزشمند و فاضله، برتر باشند. و برای هر کس که قرآن سنت را مورد تدبر قرار دهد، بدیهی است و تمام گروه‌های اهل سنت نیز اتفاق نظر دارند که بهترین قرن‌ها از نظر اعمال و اعتقاد و تمام خوبی‌ها و ارزش‌های دیگر افراد قرن اول و سپس قرن دوم و سوم است. همان طور که از پیامبر به صورت‌های مختلف ثابت است. آری، آن‌ها در تمام امور ارزشی اعم از عمل، ایمان، عقل، دین، شرح و بیان امور دینی و عبادت از خلف برتر و افضل هستند. و آنان برای بیان و شرح هر مشکلی شایسته‌تراند. این واقعیت را هیچ کس جز کسی آشکارا مسایل اصلی دین را انکار می‌کند و آگاهانه گمراه شده است، نمی‌گوید.

قاطعانه می‌گوییم باطل هستند؛ چون با سنت پیامبر، صحابه و کسانی که به نحو احسن از آن‌ها پیروی کرده‌اند، مخالف است.

اجدا کردن احادیث احاد از احادیث متواتر و حکم این عمل:

یکی از واضح‌ترین مثال بر این واقعیت که برخی در این زمان زمزمه کنند این است که خبر واحد را از حدیث متواتر جدا می‌دانند. فرق قایل شدن بین این دو از بارزترین ادله خروج آنان از راه و روش سلف صالح است؛ چرا که آنان چیزی به نام حدیث آحاد و حدیث متواتر نمی‌شناختند.^۱

۱. تقسیم احادیث به خبر واحد و خبر متواتر از مباحث متکلمان و ساخته و پرداخته‌ی هوپرستان است به هدف رد کردن احادیث اعتقاد و صفات، ابوالقاسم اصفهانی در «الحجه فی بیان المحجة» ۲/۲۱۴ درباره‌ی این تقسیم بندی از ابومظفر سمعانی این‌گونه نقل می‌کند:

این تقسیم بندی اصل و بنیاد فتنه انگیزی مبتدعان برای رد احادیث و دلیل آوردن از آراء و شخصیت‌هاست. به توفیق الهی می‌گوییم: هر گاه حدیثی به صحت از پیامبر ثابت گردد و راویان ثقه و ائمه آن را روایت کنند و زنجیر وار تا پیامبر متصل باشد و امت آن را پذیرفته باشند، حکم آن قطعی است. که در مسئله علمی باشد.

این نظریه عموم اهل حدیث و افراد ثابت قدم و پایبند بر سنت است. تردیدی نیست این که می‌گویند: خبر واحد در هیچ صورتی قطعی و یقینی نیست و باید بصورت متواتر باشد تا به درجه‌ی قطعی و یقینی بودن برسد، این حرفی است که قدری‌ها و معتزله از خودشان ساخته‌اند تا احادیث را رد کنند. و برخی از فقهای که تخصصی در علم حدیث و ثباتی بر عقیده حق ندارند از آن‌ها گرفته‌اند! حتی نفهمیدند که منظورشان از این سخن چیست. اما اگر گروه‌های مختلف مسلمان به دیده‌ی انصاف بنگرند، قطعاً اعتراف می‌کنند که خبر واحد، قطعی و یقینی است؛ چرا که همه‌ی گروه‌ها با روش‌ها و عقاید خاص خودشان از خبر واحد برای اثبات صحت عقایدشان استناد می‌کنند.

این‌ها هستند که تقسیم حدیث به احاد و متواتر را از خود ساخته و پرداخته‌اند. در نتیجه احکام شرعی خاصی بر این ساس استنباط کرده‌اند؛ و می‌گویند: اگر حدیث آحاد، صحیح و در امور اعتقادی باشد؛ اعتبار ندارد. مگر در صورتی که به حد تواتر برسد.

در واقع با این تقسیم بندی می‌خواهند بگویند: حدیث احاد در عقیده با احکام فرق دارد؛ در عقیده اعتبار ندارد و در احکام معتبر است؟! اما هر

این تقسیم بندی همان طور که شیخ می‌گوید، ساخته و پرداخته کسانی است که نظرشان اعتبار ندارد لذا هر گاه سند حدیث صحیح باشد، معتبر است. حتی اگر سند آن یکی باشد، فرقی ندارد که در امور اعتقادی یا احکام باشد. این تا زمانی است که سند آن صحیح باشد و متن حدیث هم هیچ‌گونه ایرادی از نظر متخصصان فن نداشته باشد؛ این عقیده‌ی اهل سنت و جماعت و محققان متأخرین است.

ابن عبدالبر در التمهید (۱/۸) این را این‌گونه آورده است: (بسیاری از اهل اثر (حدیث) و برخی از اهل نظر (رای) از جمله حسین کرابیسی و... نظریه‌شان همین است و ابن خويزاد و بنداد می‌گویند: این نظریه اساس مذهب امام مالک است) نظریه ابن حزم، داود ظاهری، حارث بن اسد محاسبی آن طور که ابن حزم در الإحکام فی اصول الاحکام» (۱/۱۱۵) می‌نویسد، همین است. و مذهب بخاری و شافعی نیز همین است. امام بخاری در این باره در کتاب صحیح خود ۴/۲۵۲ تحت عنوان: (باب: ما جاء فی إجازة خبر الواحد المصدوق فی الأذان و الصلاة و الصوم و الفرائض و الأحکام) تحت این عنوان احادیثی را آورده است که بیانگر اثبات خبر واحد است. امام شافعی در «الرساله ص ۴۰۱» می‌گوید: «دلیل باخبر واحد ثابت می‌گردد». (به این ترتیب آنچه ابن عبدالبر نقل کرده که شافعی معتقد است خبر واحد فقط اثبات کننده علم است نه عمل؛ اعتبار ندارد) و سپس ادله‌ی این مسئله را ذکر می‌کند... در پاسخ به شبهاتی که هواپرستان برای فرق قایل شدن بین خبر واحد و متواتر از نگاه حجیت و اعتبار دارند در کتاب «دفاعاً عن السلفیه» ص ۱۶۳ بحثی طولانی کرده‌ایم. و شیخ آلبنانی رساله‌ی بسیار مفیدی در این باره بنام «الحديث حجة بنفسه فی العقائد و الأحکام» دارد. این رساله به فارسی نیز ترجمه شده است.

کس از راه و روش صحابه و پیروان‌شان اطلاعی داشته باشد، به یقین می‌داند که این تقسیم بندی وارداتی، ساخته و پرداخته دیگران و فلسفه‌ای است که اسلام از آن بیزار و متنفر است.^۱

این واقعیت را همه‌ی ما می‌دانیم و آن‌ها هم می‌دانند اما انکار می‌کنند وضعیت در این جا به همان صورتی است که خداوند متعال در مورد کسان دیگری می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ [النمل: ۱۴]. «و آن‌ها [وجود الله] را انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند».

دلیل حجیت خبر واحد:

همه می‌دانند که پیامبر برخی از اصحاب را بصورت فردی به مناطق دور از مدینه فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت دهند. این در حالی بود که شخص پیامبر آن‌ها را بصورت فردی و تک تک می‌فرستاد تا مردم را به اسلام فرا خوانند. اسلام چیزی جز آن‌چه پیامبر آورده نیست که شامل عقیده و احکام می‌شود.

یکی از مثال‌های مشهوری که: در سنت صحیح ثابت است و مخالفان حجیت خبر واحد می‌دانند و از آن منحرف می‌شوند؛ این است که پیامبر یک بار معاذ و یک بار ابوموسی اشعری و یک بار علی را به یمن فرستاد.

۱- این که شیخ می‌گوید: (این فلسفه‌ای است که اسلام از آن بیزار است). توصیفی بسیار دقیق و تعبیری فراگیر است؛ چرا که قاعده‌ی: فرق قایل شدن بین احادیث احاد و متواتر در استناد به احاد در احکام و رد معتبر بودن خبر واحد در عقاید از قواعدی است که اهل کلام، فلسفه و سفسطه ساخته‌اند. این در حالی است که علم کلام و فلسفه در اسلام هیچ‌گونه جایگاهی ندارد. از ائمه اربعه و صاحب نظران اهل سنت و دیگر پیشوایان در طول تاریخ بصورت متواتر ثابت است که علم کلام و فلسفه را رد کرده‌اند.

(حال سوال ما این است که) وقتی پیامبر آنان را به یمن می‌فرستاد چه کار می‌کردند؟ شکی نیست که مردم را دعوت می‌دادند که به الله و پیامبر ایمان بیاورند که اصل و بنیاد تمام عقیده است و سپس به اسلامی که پیامبر آورده بود دعوت می‌دادند. در بخاری و مسلم به روایت انس آمده که پیامبر معاذ را به یمن فرستاد و به او گفت: «باید اولین چیزی که آنان را به آن دعوت می‌دهی گواهی دادن به این باشد که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد پیامبر اوست، وقتی در این مورد از تو اطاعت کردند به آن‌ها دستور بده که نماز بخوانند».^۱

در این حدیث آمده که پیامبر در حالی که معاذ تنها بود به او دستور داد. -این حدیث از نظر متاخرین خبر واحد است- اولین چیزی که به آن دعوت دهد اعتقاد داشتن به این است که خداوند یکتاست و هیچ‌گونه شریکی ندارد و می‌گوید: (فلیکن...) وقتی این حدیث را که صحت آن بین اکثر مسلمانان اعم از پیروان سلف و مخالفان‌شان اتفاقی افتاده است، مورد بررسی قرار دهید می‌بینید که همه معتقدند پیامبر معاذ را به یمن فرستاد و به او دستور داد که مردم را دعوت دهد که گواهی دهند معبود بر حقی جز الله نیست، حال چگونه صحت این حدیث را قبول دارند و سپس می‌گویند: خبر واحد در عقیده اعتبار ندارد.^۲

۱- این حدیث را ابن عباس روایت کرده است. نگا احمد ۱/۲۳۳ بخاری ۱/۴۳۰ مسلم ۱/۵۶ ابوداود ۱۵۸۴ ترمذی ۶۲۵ و نسائی ۵/۲۹۵۵ ابن ماجه ۱۷۸۳ از طریق یحیی بن عبدالله بن صیفی از ابو معبد از ابن عباس...

۲- این دلیل بسیار قوی است، لذا کسی از مخالفان استناد به خبر واحد، از مبتدعان را سراغ نداریم که استناد به این حدیث را پاسخ دهد، بر صحت این حدیث اجماع است و همان طور که شیخ آلبنانی می‌گوید: تنها در صحیحین بر صحت آن توافق نشده بلکه تمام کتاب‌های سته (ششگانه) به اتفاق این حدیث را روایت کرده‌اند و صاحب

نیاز به شناخت عمل کرد سلف، در کنار فراگیری علم قرآن و سنت:

به همین سبب است که هر کس می‌خواهد سلفی باشد، همان طور که قرآن و سنت را یاد می‌گیرد باید راه و روش سلف صالح اعم از صحابه، تابعین و تبع تابعین را نیز یاد بگیرد، چرا که آنان این دعوت را به صورت صحیح به ما نقل کرده‌اند.^۱

استناد علیه پیروان خلف با احادیث احادی که در مورد احکام و عقاید**است:**

این مثال که می‌گویند حدیث آحاد با متواتر فرق دارد، در برابر شماسست. این‌ها می‌گویند عقیده فقط با احادیث متواتر ثابت می‌گردد. در نتیجه با این عقیده‌ی شان گاهی در تناقض گویی‌های بسیار شگفت انگیز گرفتار می‌شوند علت آن است که از منهج سلفی دورند؛ چرا که برخی از نصوص

نظران این را صحیح می‌دانند به این ترتیب همه این را حدیث را پذیرفته‌اند و همان طور که مشاهده می‌کنید این حدیث فقط از طریق ابن عباس روایت است و از ابن عباس فقط ابومعبد، روایت کرده است اما اشاره ترمذی به حدیث صنابچی در این باره برای محقق شدن شرط تواتر کافی نیست.

۱- این شرطی که شیخ ذکر کرده است، بیانگر بینش بالا و نظر درست ایشان است، چون فهم نصوص شرعی بدون مراجعه به فهم سلف صالح استناد به عمل‌شان فهمیده نمی‌شود. و گزاف نگفتم اگر بگوییم: آلبانی یکی از اولین افرادی است که راه درمان انحراف را با نصوص قرآن و سنت مطابق فهم سلف زنده کرده است و بسیاری از فقهای متأخرین -بویژه اشعری‌ها و طرف‌داران علم کلام- در برابر این منهج سلفی سر و صدا راه انداختند، حال آن که در حقیقت این راه محفوظ ماندن از اشتباه و لغزش‌ها و استنباط به روش اهل کلام و کسانی است که راه آنان را در پیش می‌گیرند، قبلاً حدیث رخصت در زیارت قبور را به عنوان مثال ذکر کردیم که فقهای متأخر شافعی با فهم ام‌المؤمنین عایشه از نسخ این حدیث مخالفت کرده بودند.

شرعی هم زمان مسئله‌ی اعتقادی و حکمی از احکام فقهی را در بر می‌گیرد، بطور مثال در صحیحین ابوهریره از پیامبر روایت می‌کند که هر گاه کسی از شما در تشهد آخر نشست باید از چهار چیز به الله پناه ببرد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»: (الهی! از عذاب دوزخ و عذاب قبر و فتنه‌ی زنده‌ها و مرده‌ها و شر فتنه‌ی مسیح دجال به تو پناه می‌برم).^۱

در این حدیث دستور داده شده است که از این چهار چیز به خداوند پناه ببریم، این از احکام فقهی و خبر واحد است که احکام شرعی با آن‌ها ثابت می‌گردد؛ به همین سبب راهی جز عمل به این حدیث ندارند، در همین حدیث دستور داده شده از چهار چیز به خداوند پناه ببریم و بگوییم از عذاب قبر، و از فتنه‌ی زنده‌ها مرده‌ها و شر فتنه‌ی مسیح دجال به تو پناه می‌بریم!

۱- این حدیث در صحیحین به روایت ام المؤمنین و ابوهریره ثابت است حدیث ام المؤمنین عایشه را بخاری ۱/۲۶۸ و مسلم ۱/۴۱۲ و ابوداود ۸۸۰ و نسائی ۸/۲۶۲ از طریق شعیب بن ابی حمزه از زهری از عروه بن زبیر از ام المؤمنین عائشه آورده‌اند. و حدیث ابوهریره را بخاری ۱/۴۲۳ و مسلم ۱/۷۱۳ از طریق هشام دستوائی از یحیی بن ابی کثیر از ابو سلمه عبدالرحمان از ابوهریره آورده‌اند. این حدیث دلیل قوی بر رد این پیروان مقلدان خلف است. همانند دیگر احادیثی که هم زمان بیانگر احکام و عقاید هستند. از احادیث آحاد و افراد بشمار می‌روند که این خلفی‌ها معتقدند از نگاه احکام شرعی عمل به آن‌ها واجب است. اما بُعد اعتقادی آن‌ها را قبول ندارند، این اصل گمراهی است، چون هر گاه نص حدیثی ثابت گردد مخالفت با آن در عقاید یا احکام باشد، جایز نیست. و این تفاوتی که قایل شده‌اند هیچ‌گونه ارزشی نزد اهل علم، فهم و تشخیص ندارد. علما و ائمه در گذشته در مباحث اعتقادی و صفات پروردگار به احادیث آحاد استناد کرده‌اند. این امر موجب شده که مبتدعان و هوا پرستان احادیث آحاد را منکر شوند یا تأویل نادرست کنند.

آیا آنان به عذاب قبر باور دارند؟ این جاست که گیر می‌کنند و در ضرب المثل می‌گویند: «فی حیص بیص»: (در تنگنای سخت گیر کرده‌اند).

آری، عذاب قبر مربوط به مباحث عقیده است و به باور آن‌ها با روایات متواتر ثابت نشده است بنابراین باید آنان به عذاب قبر ایمان نداشته باشند. البته در قرآن به عذاب قبر در حق آل فرعون تصریح شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْتَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾ [غافر: ۴۶]. «[آل فرعون] هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند».

درباره این آتش هم می‌گویند: عذاب فرعون و فرعونیان است. اما برای عموم کفار و سپس آن دسته از مسلمانانی که عذاب قبر برای‌شان ثابت است، ایمان ندارند. و این انگیزه‌ای جز همان عقیده‌ی باطل‌شان ندارد. به این ترتیب آنان شمار بسیار زیادی از احادیث را به گمان این که به درجه تواتر نمی‌رسند، انکار می‌کنند. بطور مثال - ان شاء الله - شما آن حدیث صحیح بخاری را به خاطر دارید که ابن عباس می‌گوید: «أَنَّهُ مَرَّ بِقَبْرَيْنِ يُعَذَّبَانِ فَقَالَ إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالتَّمِيمَةِ ثُمَّ أَخَذَ جَرِيدَةً رَطْبَةً فَشَقَّهَا بِنِصْفَيْنِ ثُمَّ غَرَزَ فِي كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا فَقَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسُا»: (پیامبر از کنار دو قبر می‌گذشت که فرمود: این دو عذاب می‌شوند و به خاطر گناه کبیره‌ای عذاب نمی‌شوند، یکی از آن‌ها سخن چینی می‌کرد و دومی خودش را از قطرات ادرار حفاظت نمی‌کرد. سپس دستور داد چوب تازه‌ای از درخت خرما گرفت و آن را دو قسمت کرد

و بر سر هر قبر یکی را قرار داد. وقتی علت را از ایشان پرسیدند. فرمود: امید است تا این دو تر هستند خداوند متعال از عذابشان بکاهد.^۱

این حدیث در صحیح بخاری است و پیامبر تصریح می‌کند که این دو نفری که دارند عذاب قبر می‌کشند، مسلمان هستند و از خدا می‌خواهد که تا خشک شدن آن دو چوب تر عذابشان را تخفیف دهد. و نیز در حدیثی دیگر پیامبر می‌فرماید: «تَتَرَّهُوا مِنَ الْبُؤْلِ؛ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْبُؤْلِ»: (از قطره‌های ادرار خودتان را پاک نگه دارید که بیشتر عذاب قبر از قطره‌های ادرار است).^۲

۱- بخاری ۱/۸۹، ابوداود ۲۱، نسائی ۴/۱۰۶ از طریق منصور بن معتمد از مجاهد از ابن عباس در کتاب‌های سته از طریق اعمش از مجاهد، از طاوس از ابن عباس روایت کرده‌اند، بنابراین هر دو روایت به نظر بنده صحیح هستند. چرا که مجاهد حافظ و امام بزرگی است لذا احتمال می‌رود اول از طاوس این حدیث را شنیده باشد و سپس مستقیماً از ابن عباس. این احتمال جا دارد و این که امام بخاری هر دو روایت را آورده است با تاکید بیانگر همین واقعیت است.

۲- این حدیث را با این متن دارالقطنی در سنن ۱/۲۸ از طریق محمد بن صباح سلمان بصری، قال حدثنا أزهري بن سعد السمان عن بن عون، عن محمد بن سيرين عن أبي هريره بصورت مرفوع آورده است.

دارقطنی می‌گوید: درست این است که این روایت مرسل است. آلبانی در إرواء ۱/۳۱۱ می‌گوید: رجال این سند همه ثقه هستند؛ بجز همین محمد بن صباح که ذهبی در میزان زندگی نامه‌اش را آورده و می‌گوید: اهل بصره است که روایتش از أزهري سمان شناخته شده نیست و روایتش منکر است. گویی به همین حدیث اشاره دارد. و این روایت را ابن ماجه ۳۴۸ و دارقطنی ۱/۱۲۸ از طریق ابوعوانه از اعمش از ابوصالح از ابوهیره بصورت مرفوع با لفظ: «أَكْثَرُ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْبُؤْلِ»: (بیشتر عذاب قبر از قطره‌های ادرار است). آورده‌اند که دارقطنی می‌گوید: صحیح است همان طور

به همین صورت احادیث در این باره بسیار زیادند و از همین دسته احادیث - با این که نمی‌خواهم بحث طولانی شود - آن حدیثی است که پیامبر از کنار قبر دو مشرکی که در دوران جاهلیت مرده بودند رد می‌شد که فرمود: «فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافِنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ» (اگر بیم آن نبود که از دفن مردگان خود داری کنید [دعا می‌کردم] عذاب قبر را که من می‌شنوم، بشنوید).^۱

علی رغم این که این احادیث در مورد عذاب قبر برای مشرکین و مسلمانان ثابت است، آنان این احادیث را قبول ندارند و به این روایات و مفاهیم ایمان ندارند؛ چرا که این‌ها احادیث آحاد هستند. حال موضع آنان در مورد حدیث ابوهریره که پیامبر می‌فرماید: «إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ»: (هرگاه به تشهد (آخر) نشستید از چهار چیز به الله پناه ببرید...) که یکی از آن چهار چیز عذاب قبر است. اگر از عذاب قبر به خداوند پناه ببرند که به این حکم شرعی که وظیفه‌یشان است عمل کرده‌اند چون در عمل به احادیث آحاد در احکام با ما اختلاف ندارند و این یک حکم فقهی است که رسول الله به ما دستور داده در تشهد آخر این دعا را بخوانیم، اگر عمل کنند که عقیده‌ی‌شان همین است و حق هم هست. چون

که می‌گوید درست است و این حدیث را با الفاظ اول با سند صحیح - البته به روایت انس مالک ابن ابی حاتم در العلل ۱/۲۶ - آورده است. نگا: إرواء الغلیل ۱/۳۱۰.

۱- بخاری ۱/۱۸۷ مسلم ۲/۶۲۴۴ از طریق فاطمه دختر منذر از اسماء دختر ابوبکر با متن: «إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافِنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ»: (این امت در قبرها مورد آزمایش قرار می‌گیرد، اگر بیم آن نبود که مردگان را دفن نکنید، قطعاً دعا می‌کردم آن چیزی که از عذاب قبر می‌شنوم، شما هم بشنوید).

با ما در این مورد که حکم فقهی است هم نظرند. از طرفی چگونه به این حدیث عمل می‌کنند درحالی که به عذاب قبر ایمان ندارند؟
به این ترتیب حیران، گمراه و منحرف‌اند، چون از اصل راه اصحاب پیامبر که بین حدیث احاد و متواتر فرقی قایل نبودند، منحرف شده‌اند.

موضع سلف و ائمه‌ی اربعه در این مسئله:

سلف مطلقاً هیچ‌گونه فرقی بین خبر واحد و متواتر قایل نبوده‌اند، بجز برخی از کسانی که از فرقه‌ها گمراه هستند. مانند: معتزله، خوارج و... پیروی کرده‌اند. این‌ها با راه مؤمنان مخالفت ورزیده‌اند و سزاوار وعید پروردگار جهانیان هستند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵]. «و هرکس پس از آن که راه هدایت برایش روشن شده باشد با این پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید او را به همان راهی که انتخاب نموده رها می‌کنیم و سپس به دوزخ می‌اندازیم و بد جایگاهی است».

این مثال بسیار واضح است که تنها تمسک به کتاب و سنت مفید نیست. آنان بخشی از سنت را بنام چیزی که حدیث احاد نامیده‌اند، انکار می‌کنند. لذا می‌گوییم راه محفوظ ماندن از انحراف، چنگ زدن به همان راه و روشی است که سلف بر آن بوده‌اند. به همین سبب است که یکی از ائمه ما که در راهنمایی ما به تمسک جستن به راه و روش سلف برای فهم کتاب و سنت بر ما منت دارند، ابن قیم است که این مفهوم را در بیت شعر زیر جمع آوری کرده است:

علم فرموده‌ی خداوند و فرموده‌ی پیامبر است

و بدون سردرگمی آنچه صحابه گفته‌اند علم است

علم این نیست که اختلاف احمقانه را
 بین پیامبر و بین رأی فقیه، علم بدانی
 و هرگز انکار و نفی صفات خداوند
 از بیم تعطیل و تشبیه، علم نیست
 در مصراع دوم و بیت ابن قیم به مثالی دیگر اشاره می‌کند که مربوط به
 فرق قایل شدن بین خبر واحد و متواتر است لذا به حدیث آحاد در عقیده
 عمل نمی‌کنند، این در حالی است که سلف چنین اختلاف و تفاوتی را قایل
 نبودند، بلکه آنان به تمام احادیث برابر است که در عقیده یا احکام باشد،
 عمل می‌کردند. و ابن قیم با این بیت که می‌گوید:
 هرگز انکار و نفی صفات خداوند از بیم تعطیل و تشبیه، علم نیست

[مخالفت خلف با عقیده سلف در مورد صفات الله]:

به [مخالفت خلف با عقیده سلف در مورد صفات] اشاره می‌کند، چون
 یکی از مباحثی که خلف با سلف مخالفت کرده‌اند، تاویل آیات و تعطیل آن‌ها
 و عدم پیروی از آیات الهی است. اما سلف - از جمله ائمه اربعه - به حقیقت
 معانی آیات و احادیث صفات خداوند بدون تشبیه و تعطیل ایمان داشتند.^۱

۱- ائمه برای اثبات مذهب سلف اظهار نظر کردند: امام اوزاعی می‌گوید: زهری و
 مکحول می‌گفتند: این احادیث را به همان صورتی که از پیامبر ثابت است، بپذیرید.
 (الللالکلائی ۷۳۵، ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۲۸۶ و موفق الدین مقدسی در ذم
 التاویل ص ۲۲ با سند حسن روایت کرده‌اند.

سفیان بن عیینه می‌گوید: تمام آنچه خداوند خود را در قرآن توصیف کرده است
 تفسیر آن بدون بیان کیفیت به همان صورتی است که خوانده می‌شود. دارقطنی در
 الصفات با سند صحیح روایت می‌کند که احمد بن نصر از سفیان بن عیینه پرسید:
 درباره‌ی حدیث عبدالله که در آن آمده: (خداوند آسمان را روی انگشت‌اش قرار

می‌دهد) و حدیث: (دل بندگان بین دو تا از انگشتان خداوند رحمان است). و حدیث: (خداوند به خاطر کسی که او را در بازار ذکر می‌کند، می‌خندد). و این که او تعالی: «يَنْزِلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»: (هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید) و دیگر احادیث مانند این‌ها چه می‌گویی؟ گفت: این احادیث را بدون بیان کیفیت به آن‌ها ایمان داریم. (دارقطنی در صفات ص ۶۳ با سند صحیح)

ولید بن مسلم می‌گوید: از مالک بن انس، سفیان ثوری، لیث بن سعد و اوزاعی درباره‌ی احادیث صفات سوال کردم. گفتند: به همان صورتی که ثابت است به پذیرند. (ابوبکر خلال در السنه ص ۳۱۳ و دارقطنی در الصفات ۶۷ و آجری در الشریعه ص ۳۱۴ با سند صحیح آورده‌اند).

ابن معین می‌گوید: من همان جا بودم که زکریا بن عدی از وکیع بن جراح پرسید و گفت: ای ابوسفیان درباره‌ی احادیثی مانند: «الْكُرْبِيِّ مَوْضِعُ الْقَدَمَيْنِ»: (کرسی جای دو قدم پروردگار است) چه می‌گویی؟ گفت: اسماعیل بن ابوخالد، سفیان و مسعر را دیدیم که این احادیث را روایت می‌کنند و هیچ‌گونه تفسیر و توضیحی نمی‌دهند. (دوری در تاریخ ابن معین ۲۵۴۳ از طریق دارقطنی در صفات ص ۵۸ و بیهقی در الاسماء و الصفات ۷۵۹ با سند صحیح آورده‌اند).

ابوعبیده می‌گوید: کسی را ندیدم که این احادیث را تفسیر کند. لذا ما هم آن‌ها را تفسیر نمی‌کنیم. (دارقطنی در الصفات ص ۵۷ و بیهقی در الاسماء و الصفات ۷۶۰ و الالکائی ۹۲۸ و آجری در الشریعه ص ۲۵۵ با سند صحیح).

ربیع بن عبدالرحمان می‌گوید: استواء مجهول و کیفیت آن معقول نیست، پیام‌های رسالت از جانب الله و ابلاغ وظیفه پیامبر است و ما باید تصدیق کنیم، «ذهبی در العلو ص ۳۵۲ با سند صحیح». این‌ها جماعتی از سلف و ائمه‌ی آن هاست که همه بر این عقیده سلفی اتفاق نظر دارند که پس از آن‌ها علمای محقق و پیشوایان معروف از آنان پیروی کرده‌اند.

خلال می‌گوید: مروری به ما خبر داد و گفت: از ابوعبدالله - امام احمد - درباره احادیث صفات سوال کردم. گفت: به همان صورتی که از پیامبر ثابت است، قبول داریم. (موفق الدین ابن قدامه در ذم التأویل ص ۲۶ به خلال نسبت داده و سند آن صحیح است و در السنه خلال ص ۲۸۳ طولانی‌تر است. ابوبکر حمیدی، عبدالله بن

زبیر که از اساتید امام بخاری است می‌گوید: اصول سنت (دین) در نزد ما عبارتند از: ... مسایلی را ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: هر چه در قرآن و احادیث ثابت است. مانند آیهی: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾ (و یهودیان گفتند: دست الله بسته است، دستان‌شان فلج باد!). و آیهی: ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (و آسمان‌ها به دست راست او تعالی در هم پیچیده می‌شود...) و هر چه شبیه این‌ها در قرآن و احادیث ثابت است، چیزی بر آن‌ها اضافه و آن‌ها را تفسیر نمی‌کنیم. در همان حدی که در قرآن و سنت آمده توقف می‌کنیم و می‌گوییم: (خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت). و هر کسی عقیده‌ای جز این داشته باشد معطله و جهمی است. (در السنه چاپ شده و پاورقی سند) ابوعثمان صابونی در (اعتقاد اهل السنه و اصحاب الحدیث والائمة ص ۲۱) می‌گوید: اصحاب حدیث که به قرآن و سنت چنگ می‌زنند خداوند افراد زنده‌ی‌شان را حفظ و به مردگان‌شان ترحم کند! - به وحدانیت الله گواهی می‌دهند و رسالت و نبوت پیامبر ایمان دارند و پروردگارشان را با صفاتی که در وحی و کتاب او آورده، یا پیامبر در احادیث صحیح با نقل راویان ثقه از ایشان گفته است، می‌شناسد و برای او تعالی تمام صفاتی که در کتابش آورده یا بر زبان پیامبرش بیان شده است، ثابت می‌دانند و صفات او تعالی را تشبیه صفات مخلوقات نمی‌دانند. و معتقدند که خداوند آدم را بدستش خلق کرده است، همان طور که می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ (گفت: ای ابلیس چه چیز تو را بازداشت از این که به آنچه با دستانم خلق کردم سجده کنی؟!) و مفاهیم کلام خداوند را تحریف نمی‌کنند که بگویند: منظور از دو دست خداوند دو نعمت یاد و قدرت اوست، آن طور که معتزله و جهمیه - خداوند نابودشان کند! - تحریف کردند. و برای صفات کیفیت قایل نیستند و آن‌ها را شبیه صفات مخلوقات نمی‌دانند آن طور که مشبه خداوند آن‌ها را رسوا کند - اعتقاد دارند...

آری، تمام صفاتی را که خداوند در قرآن نازل کرده است یا در احادیث صحیح آمده مانند: صفات شنوایی، بینایی، چشم، صورت، علم، قوت، قدرت، عزت، عظمت، اراده، مشیت، سخن و کلام، رضایت، خشم، حیات، بیداری، خوشحالی، خنده و برای صفات خداوند هیچ‌گونه شباهتی به صفات پرورش یافتگان و مخلوقات قایل نیستند، بلکه بدون هیچ‌گونه افزودن بر آن‌ها و نسبت دادن چیزی دیگر به او تعالی و بدون بیان

بحثی در مورد تشبیه و تعطیل:

در واقع تشبیه مذهب مشبهه و تعطیل مذهب مؤوله^۱ (تاویل کنندگان) است اما سلف به معانی حقیقی صفات الله با پاک دانستن او تعالی از

کیفیت و شباهت، با تحریف، تبدیل و تغییر به صفات او تعالی ایمان دارند. (اهل حدیث و سنت) آیات و احادیث را که خبری هستند از مفاهیمی که عرب‌ها می‌فهمند، تغییر نمی‌دهند و برای آن‌ها معانی ناشناخته قرار نمی‌دهند، بلکه به همان معنای ظاهری‌شان آن‌ها را قبول دارند و علم آن‌ها را به خداوند واگذار می‌کنند و معتقدند که تاویل و تفسیر آن‌ها را جز الله کسی نمی‌داند همان‌طور که خداوند متعال در مورد راسخان در علم می‌گوید: (و راسخان در علم می‌گویند: همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

۱- درباره‌ی این که شیخ می‌گوید: تشبیه مذهب مشبهه و تعطیل مذهب مؤوله است باید بگویم: تشبیه یعنی مشابه دانستن پروردگار به کسی از مخلوقاتش یا مشابه دانستن یکی از صفات او تعالی به یکی از صفات مخلوقات یا هر چیزی که تازه پدید می‌آید مانند این که بگویند دست او تعالی مانند فلان دست است و پای او مانند پای ماست و بینایی او مانند بینایی ما است و مانند: این‌ها. اما این که اسم صفات خداوند همان اسم صفات مخلوقات را داشته باشد ایجاب نمی‌کند که مشابه باشد و مشابهت با یکی بودن اسم‌ها نیست، بلکه تنها اسم نفس با نام نفس انسان که خداوند او را نفسی جان دار نامیده یکی است و دیگر اسم‌هایی که خداوند مخلوقات خود را با آن‌ها نام‌گذاری کرده است به همین صورت به صورت عاریه برای مخلوقات خود گذاشته تا بندگانش آن‌ها را بشناسند. (الحجة فی بیان المحجة ابوالقاسم اصفهانی ۱/۹۳) اما مقتضای تعطیل نفی صفات است و اگر فرد یا تاویل صفات را رد کند نوع خفیف‌تری از نفس است که ایجاب می‌کند معنای مورد نظر را از معنای ظاهری و آشکار به معنای دیگر و دور از معنای اصلی تغییر دهد. پس به این ترتیب تاویل یکی از شاخه‌های تعطیل است همان‌طور که اشاعره و معتزله شاخه‌هایی از گروه جهمیه هستند. چرا که همه‌ی‌شان با تفاوت در مراتب نفی، صفات را نفی می‌کند. اما مشبه در اثبات صفات مبالغه کرده‌اند تا جایی که از معنای آشکار مورد

مشابهت به حوادث، معتقدند و آیه‌ی قرآن در این باره تصریح دارد آن جا که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند او تعالی نیست و او شنوا و بیناست».

این که می‌گوید: «هیچ چیز مانند او نیست» منزّه دانستن او تعالی است که عده‌ای برای رسیدن به این هدف صفات پروردگار را برای بندگانش رد و تعطیل کردند، در حالی که خداوند خودش را در برخی آیات توصیف کرده و پیامبر او تعالی را در برخی احادیث توصیف کرده است. اما خلف مفاهیم این آیات را به این صورت رد کرده‌اند که آن‌ها را از معانی ظاهری‌شان بیرون نمودند و چنین پنداشته‌اند که این کارشان منزّه دانستن خداوند از تشبیه است در نتیجه با آیات الهی مخالفت کردند و با سلف صالح که این را به همان معانی ظاهری و معروف در زبان عربی قبول داشتند و خداوند متعال را از مشابهت با مخلوقات منزّه می‌دانستند، مخالفت کردند.

قاعده‌ی سلفی‌ها (یا اهل سنت به معنای دقیق) در اثبات صفات:

شما می‌دانید که از ائمه اربعه، امام دارالهجره، مالک بن انس برای خاص و عام با سند صحیح ثابت است که مردی نزد او آمد و از او چنین سؤال کرد: ای مالک، ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ «خداوند رحمان بر عرش

نظر فراتر رفته‌اند و به تشبیه نکوهیده‌ی ممنوع گرفتار شدند. اما سلف گروه میانه‌ی بین همه‌ی این‌هاست، چون آنچه در قرآن و سنت در این باره آمده با شناختی که از حقیقت معانی آن‌ها دارند ثابت می‌دانند و کیفیت آن‌ها را به خداوند واگذار می‌کنند و او تعالی را شبیه و مانند پاک می‌دانند و از تأویل و تعطیل خودداری می‌کنند.

قرار گرفت» استوی چگونه است؟ گفت: استوی معلوم و کیفیت آن مجهول است. سؤال از آن بدعت است. این مرد را بیرون کنید که بدعتی است.^۱

امام مالک پاسخی قانع کننده و کاملی به آن فرد داده است، چون توضیح داده که معنای استواء در زبان عربی معلوم است. یعنی: بالاست.

۱- این ماجرا را با سندهای مختلفی از امام مالک روایت کرده‌اند که همه ضعیف هستند و بنده با سند صحیح لذاته یا حداقل حسن ندیدم شاید این از تلاش اندک بنده و علم ناقص این جانب باشد. (امام ذهبی در العلو ص ۱۳۹ این روایت را از مالک صحیح دانسته است. پس این از مالک ثابت است و شبیه این پیش‌تر از ربیعہ استاد امام مالک نقل کردیم و این عقیده همه اهل سنت و جماعت است: نگا: تعلیقی که شیخ آلبانی در کتاب خود النصیحه (ص ۱۰۵) بر رد حسان عبدالمنان که این قول را رد کرده است که به صورت کلی و تفصیلی و استنادی نوشته است. اما بحمدالله از قول استاد امام مالک ربیعہ بن ابوعبدالرحمن استاد امام مالک ثابت است. ذهبی در «العلو» ص ۳۵۲ با سند صحیح تا سفیان ثوری آورده که می‌گوید نزد ربیعہ بن ابی عبدالرحمن بودم که مردی از او سؤال کرد و گفت خداوند رحمن بر عرش قرار گرفت استوی چگونه است؟ گفت: استوی مجهول است، کیفیت معقول نیست، رسالت از جانب الله است و ابلاغ وظیفه‌ی پیامبر است و ما باید تصدیق کنیم. این روایت را اللالکائی در ص ۶۶۵ و ابن قدامه در العلو ص ۹۰ از طریق دیگر از ربیعہ نقل کرده‌اند و هر کس این عبارت را مورد تأمل قرار دهد امور زیر برایش روشن می‌شود:

اول: کیفیت صفات خداوند برای بندگان نامشخص است.

دوم: معانی صفات در زبان و لغت عربی مشخص است.

سوم: ایمان به صفات به همان صورتی که خداوند خبر داده با نامشخص بودن کیفیت آن‌ها و یقین به معنای آن‌ها واجب است، چرا که در عموم مبحث ایمان به الله داخل است. چهارم: اضافه و کم کردن با سؤال و کندوکاو در صفات بدعتی منفور است که در بین سلف شناخته شده نیست، چون بدون علم به نام خدا چیزی گفتن است. (مطالب بین گیومه از کتاب العقیده السلفیه شیخ عبدالله بن یوسف الجدیص ص ۵۸ نقل کردیم)

منظور این است که وقتی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ «خداوند رحمان روی عرش قرار گرفت». یعنی: بالای عرش است. به همین سبب است که هر فرد مسلمانی که الله را عبادت می‌کند در سجده می‌گوید: «سبحان ربی الاعلی» امام مالک در پاسخ می‌گوید: استوایی که در آیه آمده از نظر لغوی معلوم است. اما تو ای سوال کننده از کیفیت استوی سوال می‌کنی؟ کیفیت مجهول است. چون حقیقت این است که درباره‌ی صفات خداوند متعال همان چیزی گفته می‌شود که درباره ذات او تعالی باید گفته شود.^۱ همان طور که هر قدر فرد مسلمان وجود خداوند متعال را قبول دارد، صفات خداوند متعال را نیز ثابت می‌داند و به همان صورتی که از بیان کیفیت برای ذات خداوند عاجز است، به همین صورت از بیان کیفیت برای هر یک از صفات هم عاجز و ناتوان است، به همین سبب است که می‌گوید: کیفیت صفات مجهول و سوال از آن (یعنی: کیفیت)

۱- قول راجح در نزد پیشوایان اهل سنت و جماعت همین است. خطیب بغدادی در بحث «الکلام علی الصفة» می‌گوید: در مورد بحث صفات باید بگوییم که آنچه در این باره احادیث صحیح در کتاب‌های سنن و مذهب سلف ثابت دانستن آن‌ها و قبول داشتن‌شان بر همان معنای ظاهری با نفی کیفیت و تشبیه است. در اصل بحث صفات بخشی از بحث ذات، تابع و مانند آن است. وقتی مشخص است که اثبات صفات پروردگار جهانیان، همان اثبات وجود او تعالی است نه اثبات محدودیت و کیفیت برای او تعالی، به همین صورت وقتی می‌گوییم: خداوند متعال دست، شنوایی و بینایی دارد، این‌ها صفاتی هستند که خداوند متعال برای خود ثابت دانسته است لذا نمی‌گوییم: معنای دست، قدرت و معنای شنوایی و بینایی، علم است. این عقیده را ابن قدامه با سند خود در «ذم التأویل» ص ۱۷-۱۸ آورده و با سندهای صحیح ثابت است. همان‌طور که در اصل جزء صفات با تحقیق بنده در قدیم، چاپ شده است.

بدعت است و خطاب به سوال کننده می‌گوید: تو بدعتی هستی و دستور می‌دهد که آن مرد را از مجلسی که امام مالک در آن بوده است، بیرون کنند.

به این ترتیب مذهب سلف ایمان به آیات و احادیث صفات به همان معنای لغوی آن‌ها بدون تأویل است، چرا که تأویل، تعطیل و رد صفات است. و بدون تشبیه است، چرا که تشبیه با منزله دانستن خداوند متعال که در آیه‌ی: «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست». تصریح شده است، منافات دارد.

[امبتدعانِ روافض، اشاعره، ماتریدیه و معتزله معتقد به تعطیل صفات اند]:

برخی از مذاهبی که اکنون وجود دارند، مانند: روافض و امثال آن‌ها از اهل سنت نیستند، چون در مورد صفات خداوند متعال پیرو مذهب معتزله که در گذشته وجود داشته، هستند. معتزله بسیاری از آیات صفات را تاویل می‌کنند که در برخی از صفات اشاعره و ماتریدیه با آن‌ها مخالفت کرده‌اند. لیکن از طرفی اشعری‌ها و ماتریدی‌ها با معتزلی‌ها در تاویل صفات یکی هستند، که آیه‌ی استوای خداوند بر عرش به عنوان مثال یکی از آن آیات است. در اصل این گمراهی است که در آن واقع شده‌اند، آنان به گمان خود می‌خواستند از گمراهی فرار کنند آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۲۰﴾﴾ «خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت». را به معنای بر عرش مسلط شد، تاویل کردند. نمی‌خواهم در این جا این بحث را بیشتر باز کنم. اگر فرصتی باشد دوباره به این بحث بر می‌گردم، بلکه فقط می‌خواهم توجه داشته باشید که برخی از گروهایی که در آیات صفات تابع مذهب خلف هستند در تاویل برخی از این آیات و احادیث با معتزلیان هم عقیده هستند و در برخی آیات با آن‌ها اختلاف دارند، از جمله این آیات است که: وقتی معتزله در تفسیر

آیه‌ی: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند او نیست و شنوا و بیناست». توقف کردند و همان طور که مشاهده می‌کنید این آیه از طرفی برای خداوند منزله دانستن و از طرفی اثبات دو صفت شنوایی و بینایی ثابت می‌گرداند. حال معتزله درباره‌ی این دو صفت چه می‌گویند؟ آیا همان طور که پروردگار جهانیان می‌گوید، می‌گویند شنوا و بیناست؟!

معتزله دو صفت سمع (شنوایی) و بصر (بینایی) را به علم تأویل می‌کنند:

خیر بلکه معتزله دو صفت شنوایی و بینایی را به علم تأویل می‌کنند، در واقع تعطیل و رد صفات چیزی جز این نیست. معتزله می‌گویند: «هیچ چیز همانند او نیست» خداوند از داشتن همانند پاک است لذا در مسئله تنزیه (منزه دانستن) با ما متفق هستند، اما در تنزیه - همان طور که پیش‌تر اشاره شد - غلو کردند و می‌گویند منظور از شنوا و بینا بودن، علیم بودن او تعالی است، این‌گونه دو صفت شنوایی و بینایی خداوند را رد و تعطیل کردند.

اشعری‌ها و ماتریدی‌ها در این مسئله با معتزلی‌ها مخالفت کرده‌اند:

ما تریدی‌ها و اشعری‌ها که در تأویل آیات و احادیث صفات - همان طور که گفتیم - هم‌نظرند؛ در دو صفت شنوایی و بینایی با مذهب سلف هستند و می‌گویند: منظور از او شنوا و بیناست این است که خداوند دو صفت شنوایی و بینایی دارد. اما وقتی معتزلیان به آن‌ها بگویند: پذیرفتن این صفات تشبیه است، چرا که انسان نیز به گواهی قرآن شنوایی و بینایی دارد. آن‌جا که در مورد اولین انسان، آدم می‌فرماید: (پس او را شنوا و بینا گردانیدیم) لذا معتزله می‌گویند: اگر بگوییم خداوند صفت شنوایی و بینایی دارد، قطعاً او را شبیه مخلوقات قرار دادیم. در این‌جا اشعری‌ها و ماتریدی‌ها پاسخ سلف را

به آن‌ها می‌دهند، می‌گویند: ما خداوند متعال را با اوصافی که خودش را وصف کرده است، توصیف می‌کنیم و می‌گوییم: (او شنوا و بیناست). لیکن (هیچ چیز همانند او نیست). ما به این ماتریدی‌ها و معتزلی‌ها می‌گوییم در تمام آیات و احادیث صفات با سلف باشید و صفاتی را پروردگار برای خودش ثابت دانسته با منزله دانستن او تعالی از شبیه، ثابت بدانید که می‌فرماید: (هیچ چیز همانند او...) آیا آنان راه و روش سلف پایبند و مؤمن می‌شوند؟! در واقع قاعده‌ای که آنان را از آیات و ادله‌ی صریح صفات و راه سلف منحرف کرده، آن است که می‌گویند: علم خلف عمیق‌تر و محکم‌تر است؛ ولی علم سلف فقط سالم‌تر است!« گویی آنان علم سلف را علم درویش‌هایی می‌دانند که در فهم نصوص تعمق نکرده‌اند؟! ولی خلف عالم‌تر و محکم‌ترند! این سخن بسیار خطرناکی است که می‌گوید: از دهان‌شان خارج می‌شود، و چیزی جز دروغ نمی‌گویند!^۱

۱- ابن تیمیه می‌گوید: این بدعتی‌هایی که عقیده‌ی فلسفه‌گرایان، پیروان و امثال‌شان - را بر عقیده‌ی سلف برتری می‌دانند و ترجیح می‌دهند لذا به پندار خود راه سلف را ایمان خشک و خالی به الفاظ قرآن و حدیث بدون فهم می‌دانند، چنان‌که گویی سلف افراد امی و درس‌نخوانده‌ای بودند که خداوند متعال درباره آن‌ها می‌فرماید: (و برخی افراد درس‌نخوانده‌ای هستند که از کتاب آسمانی چیزی جز توهمات نمی‌دانند) عقیده و راه خلف استنباط معانی عوض شده‌ی بجای معانی حقیقی نصوص با انواع مجازها و معانی ناشناخته و غریب است. آری، گمان دروغین موجب شد که آن حرف را بزنند که معنای آن پشت کردن به اسلام است، آنان در حق عقیده‌ی سلف دروغ گفتند و در این که راه خلف را صحیح پنداشتند گمراه شدند. به این ترتیب بی‌خبر به عقیده‌ی سلف با دروغ گفتن به نام آنان و بی‌خبر و گمراهی در درست پنداشتن راه خلف، در آن‌ها وجود دارد. (مجموع الفتاوا (۵/۹))

اضطراب و پریشانی اعتقادی اشاعره و ماتریدی‌ها در صفات خداوند:

در واقع اشاعره و ماتریدی‌ها در بحث صفات به شدت مضطربند. لذا گاهی در برخی صفات سلفی هستند. مثالی که زدیم پیش روی‌تان است که گفتند: (او شنوا و بیناست) یعنی: دارای صفت شنوایی و بینایی است. البته شنوایی او مانند شنوایی ما نیست و بینایی او مانند بینایی ما نیست. می‌گوییم «این حق است اما چرا قبول ندارید که خداوند رحمان بالای عرش است؟»

اتفویض (واگذاری کردن) معنا و کنار گیری از مذهب سلف:

استوی یعنی: بالا و روی آن است، بالا بودن که شایسته‌ی کمال اوست. شما اشعری‌ها و ماتریدی‌ها استعلاء (بالا بودن) را به معنای «استوی» چیره و مسلط شد تاویل می‌کنید، با این کارتان به حقیقت پشت کردید! چرا چنین تاویل می‌کنید و در موضعی قرار گرفتید که در میان عده‌ای از مردم هستید که نه با عقیده سلف‌اند و نه با خلف معتزله و... لذا گفتند: ما بحث صفات را به خداوند واگذار می‌کنیم.^۱

۱- منظور از تفویض (واگذار کردن) در این جا تفویض معناست که ابن حجر را نسبت به تفویض داده‌اند (و می‌گویند: مفوضه بوده است) اما قول صحیح این است که پس از بررسی عقیده‌اش در «فتح الباری» روشن می‌شود که برخی از صفات را ثابت می‌داند و در برخی از صفات مفوضه و با اشاعره موافق است و مانند: آن‌ها تاویل می‌کند و گاهی اوقات تمام دیدگاه‌های سلف و خلف را در مورد صفتی ذکر می‌کند و سپس با سکوت هیچ‌گونه ترجیحی از وی دیده نمی‌شود. حقیقت این است که در سخنان ایشان در مباحث صفات بسیار اضطراب و پریشانی وجود دارد؛ چرا که بر مذهب خاصی ثابت نیست. در حالی که اشاعره را در برخی از مسایل مورد انتقاد اعتقادی قرار داده است. فرق این گروه مفوضه با اهل سنت سلف در این است که اهل سنت کیفیت صفات را به خداوند واگذار (تفویض) می‌کنند و اما معتقدند که معنای آن‌ها

در زبان عربی مشخص است. اما گروه مفوضه چیزی جز نام صفات را ثابت نمی‌دانند و در مورد معنای صفات هم چیزی نمی‌گویند، این عدم قبول معنای صفات با آنچه از مذهب و عقیده سلف ذکر کردیم و آن چیزی که از سخنان امام مالک و استادش ربیع بن ابی عبدالرحمان درباره‌ی استوا گفته بودند که معنی آن برای عرب‌ها مشخص است، مخالف است و با شیخ آلبانی نیز که می‌گوید: استوا یعنی: استعلی (بالا و روی آن قرار گرفت ولی کیفیت مجهول است و درباره‌ی آن کندوکاو نمی‌کنیم بلکه آن را به خداوند واگذار می‌کنیم و او تعالی را از عیب و صفات نو پیدا (و مخلوق) پاک می‌دانیم. البته ناگفته نماند که تعبیر تفویض معنا از برخی علمای اهل سنت و جماعت مانند: ذهبی و ابن قدامه مقدسی ثابت است: ذهبی در (السیر ۸/۱۰۵) می‌گوید: عقیده‌ی ما در این باره و این بحث (صفات) اقرار و ایمان داشتن به آن‌ها به همان صورتی که ثابت است و معنای آن را به گوینده‌ی صادق و معصوم‌اش واگذار می‌کنیم! خداوند ذهبی را رحمت کند! منظور از معنا در این جا کیفیت معناست، دلیل‌اش این است که وی پس از آن که قاعده‌ی امام مالک را درباره‌ی «استوا» در کتابش «العلو» (۲/۵۴) می‌آورد و می‌گوید: (این از امام مالک ثابت است، پیش‌تر شبیه این را از استاد مالک ذکر کردیم و عقیده‌ی تمام اهل سنت این است که: ما کیفیت استواء را نمی‌دانیم بلکه از آن بی‌خبریم اما استواء همان طور که خداوند در کتابش خبر داده معلوم است و استواء به همان صورتی است که شایسته ذات خداوند است و در این مسئله کندوکاوی نمی‌کنیم و سخن بی‌جا از خودمان نمی‌گوییم و به عمق پیامدهای این مسئله از نظر نفی و اثبات کاری نداریم، بلکه سکوت و توقف می‌کنیم همان طور که سلف توفیق کرده‌اند...) در این جا امام ذهبی کیفیت را جدای از معنا می‌داند، کیفیت را به خداوند واگذار می‌کند و معنا را ثابت می‌داند. اما ابن قدامه در کتابش «ذم التأویل ص ۱» تعبیر تفویض معنا را به این صورت به کار برده است: «بدانید که هر متکلم در صفات، بدون تردید راست می‌گوید: پس او را تصدیق می‌کنیم اما (مخاطبان) حقیقت معنای آن‌ها را نفهمیدند لذا از آنچه نمی‌دانستند، سکوت کردند). مشاهده می‌شود که تایید می‌کند منظور از تفویض در این جا، تفویض معناست نه کیفیت. و در «لمعة الاعتقاد ص ۳۱» می‌گوید: (و فهم هر چه از این‌ها مشکل و پیچیده است. باید لفظ آن را ثابت بدانیم و از تعرض به معنای آن خودداری

ادر واقع بسیاری از دعوت‌گران این زمان با مذهب سلف مخالف هستند:

در این جا لازم است متوجه باشید که بسیاری از دعوت‌گران مسلمان در این زمان که بهره‌ای از علم قرآن و سنت دارند، از سلف پیروی نمی‌کنند.

می‌کنیم و علم آن را به گوینده‌اش واگذار می‌کنیم و مسئولیت آن را به نقل کننده‌اش می‌گذاریم». به همین خاطر برخی از محققان و پیشوایانی مانند: علامه، محمد بن ابراهیم آل شیخ، مفتی سابق عربستان به او اعتراض کردند، و می‌گوید: (درباره سخن صاحب لمعه باید بگوییم که این سخن از مواردی است که در این کتاب عقیده‌اش مورد انتقاد قرار گرفته است و در چند جا ایراد دارد که مصنف را نقد کرده‌اند، چون پوشیده نیست که اهل سنت و جماعت به تمام آنچه در قرآن و سنت از اسم‌ها و صفات خداوند با لفظ و معنا ثابت است، ایمان دارند و معتقدند که این‌ها بصورت حقیقی اسم‌ها و صفات خداوند هستند نه بصورت مجازی، و معانی دارند که شایسته‌ی جلال و عظمت او تعالی است و ادله‌ی این مسئله بیشتر از آن است که به شمارش آید. آری، معانی این اسم‌ها و صفات همانند؛ دیگر آیات قرآن مشخص است و هیچ‌گونه پوشیدگی، گنگی و ایرادی ندارند، اصحاب پیامبر از ایشان قرآن را فرا گرفتند و احادیث را نقل کرده‌اند و هیچ‌گونه ایراد و مشکلی در این مورد نداشتند.

علامه عبدالرزاق عقیفی در (فتاوی شیخ عبدالرزاق ۱/۱۵۳) می‌گوید: (مذهب سلف تفویض کیفیت صفات است، نه معنای آنها. اما این که ابن قدامه در «لمعة الاعتقاد» می‌گوید: معنای صفات را به خداوند تفویض می‌کنیم اشتباه کرده است، لیکن (برخی) حنبلی‌ها نسبت در حنبلی بودن تعصب دارند، لذا می‌بینیم که برخی از علما از ابن قدامه دفاع می‌کنند اما درست این است که ابن قدامه مفوضه است).

مؤلف می‌گوید: هرکس برای ابن قدامه عذر آورده است نسبت به وی گمان نیک داشته است و این حق اوست چرا که امام و یکی از پیشوایان اهل سنت است! ابن قیم در «اجتماع الجیوس الاسلامیه ص ۱۹۱» درباره‌اش می‌گوید: نظریه‌ی امامتش را پذیرفته‌اند بجز جهمی و معطله که صفات را رد می‌کنند. به هر حال اگر منظورش در این جا تفویض باشد بدون شک لغزش و اشتباست که از او پیروی نمی‌شود. والله اعلم!

البته بحثی که ما در این جا داریم، مثال دوم یعنی: پیروی از سلف در ایمان به آیات و احادیث صفات و معنای عربی آن‌ها و منزّه دانستن خداوند از شبیه و مانند است.

آری، این‌ها نمی‌خواهند سلفی باشند و از طرفی نمی‌خواهند معتزله هم باشند. لذا می‌گویند: ما معانی این‌ها را که در آیات و احادیث صفات آمده به خداوند تفویض می‌کنیم و او تعالی را از شبیه منزّه می‌دانیم. و می‌گویند: معانی آیات و احادیث صفات به خداوند تفویض می‌کنیم، لذا آن‌ها را مفوضه می‌نامند.^۱

معنی مفوضه با این کاربرد بی‌خبری از ده‌ها آیه و حدیثی است که از پیامبر به ما رسیده است، و همان طور که اندکی پیش گفتیم خداوند

۱- تفویض معنای صفات مذهبی قدیمی، مشخص و در میان خلف معروف است، در واقع تفویض مذهب وسط بین تأویل خلفی و اثبات سلفی است، اما در اصل با مذهب سلف صالح مخالف است. این که بسیاری از دعوتگران مسلمان به تفویض روی آورده‌اند، روشی شناخته شده در میان بسیاری از آنان برای از بین بردن اعتقاد سلف صالح و ائمه تحت نام «مصلحت دعوت» است. این‌ها با (استدلال به همان حرفی است که بسیاری از جاهلان می‌گویند: در اموری که اتفاق داریم همکاری می‌کنیم و در مسایلی که اختلاف داریم یکدیگر را معذور می‌دانیم! این قاعده به صورت کلی و تفصیلی مردود است) بجز در صورتی که در مسایل اعتقادی اتفاق داشته باشیم و در اختلافات فقهی جاری که اجماعی بر آن‌ها نیست و هم‌چنان اختلاف وجود دارد، در چنین مواردی عذر بر هر دو طرف لازم است، بشرطی که صلاحیت اجتهاد و فتوا را داشته باشند. در این جا مخاطب را سفارش می‌کنیم که کتاب «زجر المتهاون بضرر قاعدة المعذرة المتعاون» تالیف شیخ محمد بن ابراهیم عثمان را مطالعه کند که کتاب بسیار مفید در مورد قاعده مذکور و بی‌اعتبار کردن آن است. و شرح ضرر آن برای امت است. و هر یک از علمای محترم صالح فوزان و عبدالمحسن عباد بر آن مقدمه نوشته‌اند.

خودش را با بوسیله‌ی آن‌ها به بندگان‌ش معرفی کرده است، لذا خداوند متعال به آنان برخی از صفات پنهان، پنهان خود را - اگر این تعبیر درست باشد^۱ معرفی نمی‌کرده است، آنان که از همه‌ی این معانی و اهداف

۱- بهترین تعبیر از پروردگار است که برای خودش کرده است یا پیامبر برای او تعالی به کار برده است یا از صحابه ثابت است لذا نباید از تعبیرهایی که سلف در این باره دارند تجاوز کنیم. شیخ آلبنی رحمته از سخت گیرترین و پایبندترین مردم به اصل است، به تعلیقی که در مورد این مسئله در مقدمه مختصر العلو ص ۱۸-۱۹ نوشته، رجوع کنید، به همین سبب می‌گوید: اگر «این تعبیر درست باشد!» این جمله نشانه‌ی پرهیزگاری ایشان است البته باید بدانیم که تعبیر با وصف فرق دارد، چون وصف توفیقی است.

از آلبنی پرسیدند: به شما نسبت می‌دهند که می‌گویید: «موسس دعوت سلفی خداوند است، آیا این درست است؟ و اگر درست است، چگونه صفتی که خداوند به خودش نداده، ما می‌توانیم به او نسبت بدهیم؟ شیخ رحمه‌الله در پاسخ می‌گوید: آری، من این را گفته‌ام اما این صفت نیست، چون پدید آوردن چیزی از جانب خداوند به زبان ما برای تعبیر از حقیقتی که اتفاق افتاده است، نه به این معنا که ما خداوند را به چیزی توصیف کنیم که خودش را وصف نکرده است اما من این سخن را در پاسخ کسی گفته‌ام که می‌گفت: مؤسس فلان دعوت فلانی است. در اصل مؤسس حقیقی خداوند است که تمام نظام هستی را بنا نهاده است. به این ترتیب این توصیف نیست و به اتفاق علما اطلاق آن به عنوان وصف برای الله جایز نیست و تاسیس امر بشری نیست بلکه کار پروردگار بشر است). «فتاویٰ مدینه سوال ۴۸»

این بطور کامل شبیه همان چیزی است که شیخ عبدالرزاق عقیفی در پاسخ به سوالی فتوا داده است. از ایشان پرسیدند آیا جایز است که بصورت خبری بگوییم خداوند واجب الوجود است؟ در پاسخ چیزی به همین مفهوم می‌گوید: «آن چه در باب اسم‌ها و صفات او تعالی به کار می‌رود توفیقی است اما آن چه بصورت خبری به کمار می‌برند لازم نیست که توفیقی باشد مانند: خداوند قدیم، شیء موجود و قائم به نفسه است. (بدائع الفوائد ۱/۱۶۳)

بی‌خبرند گفتند: خداوند از منظور این‌ها آگاه‌تر است! کسانی که استوا را به معنای «استولی»: (مسلط و چیره شد) تاویل می‌کنند، ای کاش! حرف نمی‌زدند و سکوت می‌کردند و این را هم تفویض می‌کردند؛ چون آنان از چیزی فرار می‌کردند - از چه چیز فرار می‌کردند؟- وقتی امام مالک می‌گوید: استوا معلوم و به معنای بالای آن قرار گرفت. گفتند: بالا بودن خداوند به این معناست که او تعالی در جهت بالاست. گفتند: ما معتقد به جهت برای خداوند نیستیم، لذا معتقد به صفت علو برای الله نیستیم! با توجه به این حرف‌هایشان معنای آیه‌ی: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ چیست؟ می‌گویند...

انقادی بر کسانی که می‌گویند: استواء به معنای استیلاء (چیره شدن) است:

سبحان الله مسلط شدن -استولی- اقتضاء می‌کند که بین خداوند و چیز دیگر رقابت غلبه کردن چیره شدن بوده است، حال آن چیز دیگر غیر از برخی مخلوقات خداوند چه کسی دیگری می‌تواند باشد، پس خداوند بر ملک خود مسلط شده است!! چه کسی این حرف را می‌زند؟! قطعاً می‌دانند یکی از بزرگان‌شان که از عقیده‌ی سلف صالح در تاویل آیات و احادیث منحرف‌اند تصریح کرده که تاویل آیه‌ی: (استوی) به معنای -استولی- بدون معنای غلبه بر دیگری است. یعنی همان معنایی را که خودش هم آیه را به آن تفسیر کرده است، تعطیل و رد نموده است، چون وقتی بگوییم مسلط شدن بدون غلبه است، دیگر معنایی به آیه باقی نمی‌ماند. در حقیقت این تعطیل نص است، همان طور که آیات و احادیث صفات را تعطیل کردند به همین سبب است که از آن سخن یکی از دو امام ما، ابن قیم یا ابن تیمیه

که می‌گوید: گروه مجسمه بتی را عبادت می‌کنند و گروهی معطله عدمی را عبادت می‌کنند» لذت می‌برم!^۱

آری، آنان چیزی را عبادت می‌کنند که اصلاً وجود ندارد. این واقعیت آشکارا بین‌شان وجود دارد و هنگامی که آنان صفت ثابت علو (بالا بودن) را از خداوند نفی می‌کنند، البته این صفت تنها در آیه استوای نیست بلکه در آیات و احادیث متعددی ثابت است که در این جا نمی‌خواهیم وارد آن بحث شویم الحمدلله کتاب‌های ائمه چاپ شده و همه جا هست. لیکن برایم همین بس که قول برخی از پیشوایان خلف را که به گمان خود در پی تنزیه (پاک دانستن) خداوند هستند، در این جا نقل کنم، آنان صفت علو را از خداوند متعال نفی کرده‌اند و می‌گویند: در باره‌ی پروردگار نمی‌توان گفت. و این طور توصیف نمی‌شود که بالا و پایین یا در راست و چپ یا در جلو یا پشت سر و داخل عالم خارج از عالم است، درباره‌ی معبود خود خداوند متعال، این طور می‌گویند؟! معطله می‌گوید: الله بالا، پایین، در راست، چپ، جلو، پشت سر، در داخل و در خارج عالم نیست؟! اگر به کسی بگویند: بصورت شفاف معدوم (هیچ) را برای ما توصیف کند؟ چیزی پیش‌تر از این چیزی که این گروه معطله در توصیف معبود خود، خداوند می‌گویند، نخواهد گفت. وقتی این‌ها می‌گویند: نه بالاست و نه پایین و در سمت راست است و نه در سمت چپ... وقتی علمای خلف در زمان ابن تیمیه جمع شدند و از او به امیر وقت دمشق شکایت کردند که این فرد با علما مخالفت می‌کند و برای خداوند متعال جسم قایل است و او تعالی را شبیه مخلوقات می‌داند، و در خواست دادند که برای‌شان با ابن تیمیه مجلسی مقرر کند.

۱- جمله دوم این مقوله را از قول گروهی از سلف و ائمه از جمله ابن مبارک، علی بن مدینی و گروهی از علما، محققان و محدثین نقل کرده‌اند. ابن تیمیه قول‌شان را در مجموع الفتاوا ۵۳۱-۵۵۲ نقل کرده است.

نشست برگزار شد و ابن تیمیه با آنان که با سلف در آیات و احادیث صفات مخالف بودند، مناظره کرد امیر داشت حرف‌های مخالفان ابن تیمیه، خلفی‌ها و ابن تیمیه را در مورد آیات و احادیث صفات گوش می‌کرد، که به تصریح آن آیات و احادیث آشکار صفات پروردگار به صورت عام و صفت علو به صورت خاص ثابت می‌شد. امیر که ظاهراً فرد هوشیار و عاقلی بود - وقتی شنید گروه خلفی می‌گویند: خداوند بالا نیست، پایین نیست، در سمت راست و چپ نیست. تا آخر این متن گمراه کننده‌ای که پیش‌تر نقل کردیم نیست!! امیر عاقل چه گفت؟ گفت: این‌ها پروردگارش را گم کرده اند؟!

آری، وقتی عملاً نمی‌دانند الله کجاست؟ این‌ها کسانی هستند که گمراه شدند و پروردگارش را گم کردند. این در حالی است که خداوند می‌گوید: روی عرش است، فرشتگان به سوی او بالا می‌روند و می‌فرماید: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰]. «کلمات پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن‌ها را بالاتر می‌برد». تا دیگر آیات و احادیث فراوان این موضوع...

افرق بین کسی که از مذهب سلفی‌ها فارغ التحصیل می‌شود با کسی که از مذهب خلفی‌ها فارغ التحصیل می‌شود:

در پایان همین بس که بدانید فردی که از مدرسه سلفی‌ها فارغ التحصیل می‌شود با فردی که از مدرسه خلفی فارغ التحصیل می‌شود، چه فرقی با هم دارند:

مدرسه‌ی سلفی، مدرسه‌ی محمد است که اصحابش از آن فارغ التحصیل شده‌اند، و تردیدی نیست که پیامبر به ما دستور داده است که از آنان پیروی کنیم - ادله مسئله را ذکر کردیم - و هنگامی که از فرد فارغ التحصیل از مدرسه‌ی سلفی دلیل بخواهید، دلیلش بر اساس هدایت از جانب پروردگار

است. حتی اگر از عوام باشد. اما فردی که از مدرسه‌ی خلفی فارغ التحصیل شده آشکارا در گمراهی به سر می‌برد، حتی اگر از عالم‌ترین افراد باشد! همانند: آنهایی که با ابن تیمیه در ماجرای که نقل کردیم مناظره کرده بودند. اما اگر می‌خواهید این حقیقت را بهتر بفهمید.

[سخنی در مورد حدیث جاریه:]

با من حدیث آن جاریه (کنیز) را مرور کنید که مولایش، معاویه بن حکم سلمی او را سیلی زده بود، این ماجرا را مولای کنیز روایت می‌کند که امام مسلم آن را در صحیح خود بصورت طولانی آورده است. اما در این جا فقط به عنوان شاهد خلاصه‌اش را نقل می‌کنم: معاویه بن حکم می‌گوید: ای رسول خدا من کنیزی دارم که در اطراف کوه احد برایم گوسفندان می‌چراند، روزی ناگهانی گرگ به گوسفندانم حمله کرد (و یکی از گوسفندانم را خورد) من هم مانند: دیگر انسان‌ها خشمگین شدم و او را سیلی زدم لذا حالا تصمیم گرفتم او را آزاد کنم. پیامبر فرمود: او را نزد من بیاور! وقتی آمد پرسید: «الله کجاست!» خوب به این حدیث توجه کنید، آن را بفهمید، به فهمانید و حفظ کنید!

پیامبر می‌گوید: «أَيُّنَ اللَّهِ؟» (الله کجاست؟) کنیز گفت: در آسمان است! فرمود: «مَنْ أَنَا؟» (من کیستم؟) گفت: تو رسول خدایی؟ فرمود: «أَعْتَقَهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ» (او را آزاد کن که مؤمن است).^۱

۱- مسلم ۳۸۲/۱، ابوداود ۳۲۸۴، نسائی ۳/۱۴ به روایت معاویه بن حکم این حدیث به طور خاص از ایرادها، بدعتی‌ها و هواپرستان سالم نمانده، چرا که در اثبات صفت علو برای خداوند واحد قهار صریح و واضح است. برای پاسخ به شبهات در مورد این حدیث به کتاب ما «دفاع عن السلفیه ص ۱۱۰-۱۱۶ رجوع کنید.

پیامبر گواهی می‌دهد که این کنیز گوسفند چران مؤمن است؛ چرا گواهی می‌دهد که او مؤمن است؟ چون پروردگارش را شناخته است و او تعالی بالای عرش و بالاتر از مخلوقاتش است. چرا چنین نباشد در حالی که آن کنیز در جامعه و مدرسه‌ای - آن طور که در عصر حاضر می‌گویند - زندگی می‌کرد که مدرسه‌ی محمد و مولای آن کنیز یکی از شاگردان محمد است و خودش این عقیده را روایت می‌کند.

آری، به همین سبب است که وقتی پیامبر این سوال کنجکاوانه را از عقیده‌اش می‌پرسد، آن پاسخ صحیح را می‌دهد و می‌گوید: الله بالا است! چرا چنین نباشد در حالی که آن کنیز اگر سوره‌ی تبارک را حفظ نکرده باشد، حداقل از پیامبر یا از مولایش شنیده که در هر شب می‌خواند: ﴿أُمَّ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ [الملک: ۱۷]. «آیا از آن ذاتی که در آسمان است در امان هستند که بر شما طوفانی شن بفرستد؟! به زودی خواهید دانست که [واقعیت این] هشدار چگونه است».

آری، این آیه را به همان صورت شنیده است که هر فرد عرب می‌فهمد، به همین سبب است که وقتی رسول الله می‌پرسد: «الله کجاست؟» می‌گوید: در آسمان است!

اموضع خلفی‌ها در برابر این حدیث و مانند این:

آیا می‌دانید که موضع خلفی‌های امروز - و کسانی که برخی از کتاب‌ها و برخی رسایل را می‌نویسد و می‌پندارد که علم‌شان محکم‌تر و علمی‌تر و علمی است - در برابر این حدیث چیست؟

می‌گویند: سوالی که در این حدیث آمده برای امروز قابل توجیه نیست! این حرف‌شان نه تنها با منهج و عقیده سلف مخالف است، بلکه با این حرف‌شان با احادیث، به خاطر این که بصورت شفاف در مورد عقیده است،

مخالفت کرده‌اند، نه تنها احادیث صحیح است، بلکه علما بر صحت آن احادیث از جمله همین حدیث، اتفاق نظر دارند.^۱

در قسمت تاویل‌شان آیه‌ی: «خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت» گفتیم آن را به مسلط شدن تفسیر کردند؛ این اعتراض بر آنان وارد است که هر کس خداوند را مغلوب بر عرش‌اش می‌داند، این باور آنان را بر آن داشت که بگویند: بر عرش خود مسلط شد و این گمراهی دور از حقیقت است!

و نیز در این جا در برابر جاریه سکوت را به پیامبر نسبت می‌دهند، و می‌گویند: چون جوابش صحیح نبود، پیامبر سکوت کرد؟! این در حالی است که اندکی پیش گفتیم: «آیا از آن ذاتی که در آسمان است...»

خلاصه‌ی سخن:

واجب است که به مذهب سلف چنگ زنیم، چون این تنها راه مطمئنی است که تضمین می‌کند فرد مسلمان از گروه نجات یافته باشد اما در غیر

۱- یکی از ایرادهایی که بر این حدیث گرفته‌اند این است که می‌گویند متن آن مضطرب است و برای اثبات این ادعای‌شان به روایات ضعیف و بی اعتبار استناد می‌کنند و احادیث دیگری را که مورد استناد قرار می‌دهند، ربط به این حدیث ندارد. (شیخ جدیع در تعلیق «ذکر الاعتقاد» ابی العلاء بن عطار ص ۷۵) می‌نویسد: هر کس گمان کند که در متن این روایت اختلاف (اضطراب) است، حرفش درست نیست، چون به روایاتی استناد کرده‌اند که بهترین درجه‌ی ارزشی آن‌ها ضعیف است یا اگر صحیح است اختلاف و اضطراب به شمار نمی‌رود بلکه فقط برخی از مبتدعان به ناحق و باطل مفهوم آن‌ها را به این حدیث مرتبط می‌دانند تا معنای این حدیث را که بیانگر عقیده اهل سنت مبنی این که الله روی عرش است، باطل بدانند و رد کنند و بگویند: الله در همه جا هست. و به همین صورت تردید وارد کردن برخی از منحرفان که این حدیث در صحیح مسلم نیست، برای انسان‌های آگاه، فهیم و منصف، شبهه‌ای سست‌تر از خانه‌ی عنکبوت است! این در حالی است که در شبهات مبتدعان آیات قرآن سالم نمانده چه رسد به احادیث!

این صورت از گروه‌های گمراه خواهد بود و سلفی بودن تنها راه حفاظت از گمراهی است!

[قاعده‌ی اساسی در دعوت به قرآن و سنت]:

در پایان ناگزیر باید توجه داشته باشیم که ما وقتی تمام مسلمانان را به پیروی از قرآن و سنت (صحیح) مطابق فهم سلف دعوت می‌دهیم به خاطر ادله صحیح شفاف‌تری است که ذکر کردم. اما در اصل کتاب و سنت از آنان دور نیستیم، لیکن آن‌ها را به بهترین شکل به قرآن و سنت دعوت می‌دهیم، چرا که معتقدیم در اصل عقایدشان که قرآن و سنت است، مورد تاییداند اما منحرف شده‌اند لذا آن‌ها را دعوت می‌دهیم و این وظیفه‌ی ما در دعوت است و قاعده کلی و اساس در مورد تمام کسانی که می‌خواهند به اسلام دعوت دهند همین است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]. «با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت ده و با آنان به نحو احسن مجادله کن».^۱

۱- این قاعده‌ای که شیخ ذکر کرده است. یکی از مهم‌ترین وظایف دعوت‌گر سلفی است که اکنون باید در دعوت خود به سوی پروردگار، به آن پایبند باشد. و نرمی در دعوت پایبندی به دور از بی‌مایگی و دور از فاسق و کافر خواندن بی دلیل مخالفان آن‌طور که برخی جاهلان می‌کنند - از اموری است که سودمند خواهد بود و مذهب سلف صالح این است. خلال ۳۵ با سند صحیح از امام احمد روایت می‌کند که پرسیدند: «امر» چیست؟ گفت: اصحاب عبدالله در این باره می‌گفتند: دست نگه دارید! مؤلف: گوید: باید توجه داشته باشیم که این روش در میدان آموزش، إعلام، نصیحت و دعوت است. اما کسی که بدعت‌اش ثابت است و به آن دعوت می‌دهد، دفاع می‌کند، با نهیب و بانگ خودت دور کن و باید از بدعتی حذر کنی و این لازمه و مشخصه مذهب سلف است.

به این ترتیب نباید با آن کسانی که از مذهب و عقیده‌ی سلف صالح منحرف شده‌اند نرمی کنیم چرا که این انحراف در بسیار از مسایل فقهی نیست بلکه در بسیاری از امور اعتقادی است و همان‌طور که ذکر کردیم در بحث صفات، عذاب قبر و... که از مسایل اعتقادی است، منحرف‌اند. لذا ما به بهتر روش آنان را دعوت می‌دهیم و خودمان را از آنان جدا نمی‌کنیم و از آنان جدا نمی‌شویم که رسول الله می‌فرماید: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»^۱ (اگر الله به دستانت تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو بهتر است).
امید است که همین قدر کفایت کند!

حامد فیروزی تربت جام

۱۳۸۸/۷/۲۰

۱ - بخاری ۳/۲۲ و مسلم ۴/۱۸۷۲ از طریق عبدالعزیز بن ابی حازم از پدرش از سهل بن سعد در ضمن حدیثی طولانی در فضیلت علی آورده‌اند، متن فوق شاهدهی بر این حدیث است که می‌فرماید: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»: (اگر خداوند متعال بوسیله‌ی تو یک نفر را هدایت کند برایت از شتران سرخ مو بهتر است). این حدیث را با سندی دیگر بخاری و مسلم به روایت یعقوب قاری از ابوحازم روایت کرده‌اند.